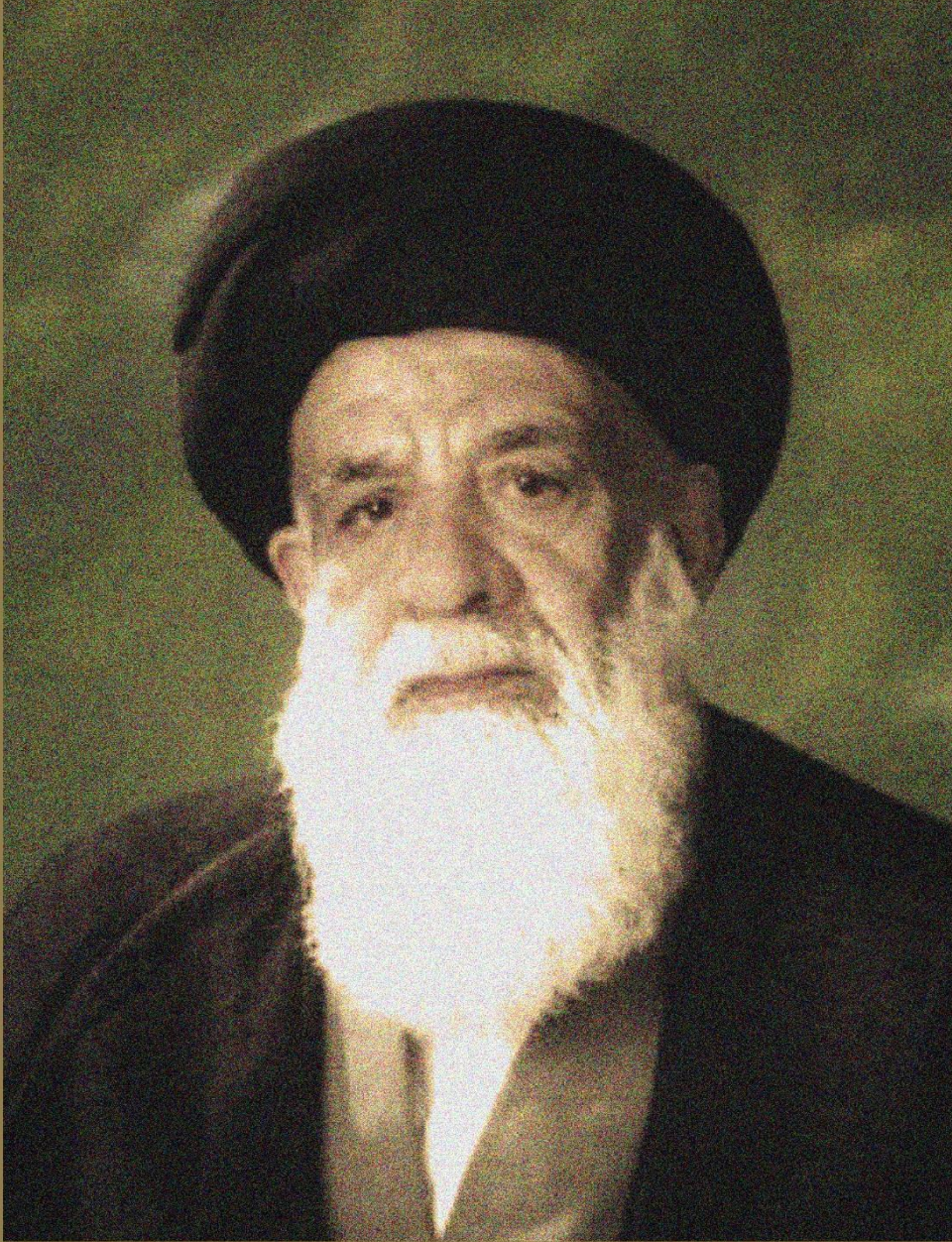


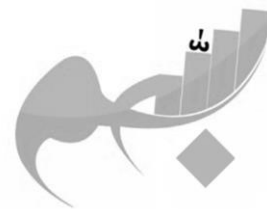
# قلم

## فصل نامہ ادبی فرہنگ

شمارہ ۱۷، تابستان ۱۴۰۰



وحید احسانی. محسن احمدوندی. منوچہر پروینی.  
حامد خاتمی پور. محسن شریفی صَحی. منوچہر فروزندہ فرد.  
علی کاملی. سعید کریمی قرہ بابا. شہلا کلانتری.  
سہیل یاری گل درہ.



**صاحب امتیاز:** گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی  
متوسطه اول استان کرمانشاه

**مدیر مسئول:** الهه دارابی

**سر دبیر:** محسن احمدوندی

**طراح جلد:** مریم دارابی

مقالات ارسالی به فصل نامه بازگردانده نخواهد شد.

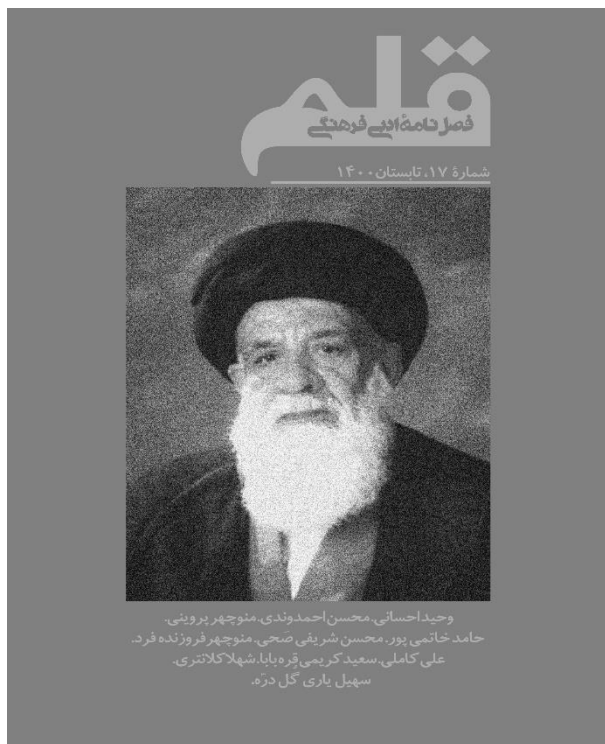
فصل نامه در ویرایش مطالب آزاد است.

آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصل نامه نیست.

**نشانی دفتر فصل نامه:** کرمانشاه، بلوار شهید بهشتی، بعد

از میدان سپاه پاسداران، پژوهشکده تعلیم و تربیت.

**Email:** mohsenahmadvandi@yahoo.com



## فهرست

- ۱ شهریار ملک قلم | منوچهر پروینی
- ۲ توده قهرمان گرای نخبه کش | وحید احسانی
- ۶ نقدی بر مقاله «گلستان و افسردگی سعدی» نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان | محسن احمدوندی
- ۱۴ درباره تصحیح دیوان اشرفی سمرقندی | محسن شریفی صّحی
- ۳۳ برخی از دیدگاه‌های انتقادی استاد دهخدا در کتاب امثال و حکم | سهیل یاری گل درّه
- ۳۶ همسفر با آواره یمگان | حامد خاتمی پور
- ۳۹ اثرپذیری‌های احتمالی اخوان ثالث و شفيعی کدکني از نظامی گنجوی | سعید کریمی قره‌بابا
- ۴۷ مسمّطی ناقص از امیرشاهی سبزواری | علی کاملی
- ۵۳ زبان پژوهی (۱) | منوچهر فروزنده فرد
- ۶۳ نوشتن را زندگی کنیم | شهلا کلانتری

## سخن سردیبر

خدا را شکر گزاریم که توفیقش را رفیق راهمان کرد تا شماره‌ای دیگر از فصل‌نامه قلم را منتشر کنیم. انتشار این شماره به دلیل ابتلای من به بیماری کرونا حدود یک ماه به تأخیر افتاد، از این بابت از تمامی مخاطبان عزیز پوزش می‌طلبم. همچنین بر خود وظیفه می‌دانم که از تمامی پژوهشگرانی که یادداشت‌های خود را بدون هیچ چشم‌داشتی در اختیار فصل‌نامه قرار می‌دهند صمیمانه سپاسگزاری کنم و دستشان را به گرمی بفشارم.

شماره هفدهم فصل‌نامه قلم را به یکی دیگر از مفاخر کرمانشاه، مفسر قرآن و خوشنویس برجسته جهان اسلام، سید مرتضی نجومی تقدیم کرده‌ایم. آیت‌الله نجومی از روحانیان وارسته‌ای بود که در طول عمر پربرکتش خدمات ارزنده‌ای به علم و فرهنگ و هنر این دیار کرد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

**محسن احمدوندی**

## شهریار ملک قلم

تقدیم به عارف هنرمند حضرت آیت‌الله سید مرتضیٰ نجومی (ره)

### منوچهر پروینی

### شاعر

قلم ز حسن خط تو وقار پیدا کرد  
مُرگب هنرت از چه طرفه اکسیریست  
نی‌ای که شکوه‌گر فُرقت و جدایی‌هاست  
ز کارگاه خیال تو می‌توان با شوق  
هنر به لطف سرود فصیح خامه تو  
چه قایلست صریرش، که از فصاحت او  
جمال خطی و معراج ثلث و روح کمال  
سروده‌ام غزلی با زبان سبز دلم  
صفای خط نجومی هم از صفای دل است  
ز بوی کلک تو ثلث اعتبار پیدا کرد  
که ابر و باد از او افتخار پیدا کرد؟!  
میان پنجه مهرت قرار پیدا کرد  
مثال معجز مانی هزار پیدا کرد  
ز طرف گلشن خط چشمه‌سار پیدا کرد  
چو مرغ روح شنیدش قرار پیدا کرد؟!  
هنر به ملک قلم شهریار پیدا کرد  
کزان شعور شکفتن بهار پیدا کرد  
کزان صفای دگر روزگار پیدا کرد

## توده قهرمان گرای نخبه کش

وحید احسانی

فعال اجتماعی - فرهنگی

همگان در خصوص نقش ویژه و مهم نخبگان در اصلاح و توسعه جامعه اتفاق نظر دارند، اما نگاه بسیاری از ما به «نخبه» همان نگاه قدیمی و بیمارگونه‌ای است که به «قهرمان» داشته‌ایم.

### ۱ - نخبه‌گرایی در جامعه مدنی

در جامعه مدنی، عموم افراد خود را اولاً، مسئول بهبود جامعه دانسته و ثانیاً، برای ایفای نقش موثر و مطلوب، به دو علت نیازمند رجوع به نخبگان می‌دانند: اول، فهم صحیح‌تر مسائل جامعه و چگونگی اصلاح آنها و دوم، هماهنگی و هم‌افزای شدن حول نخبگان.

در جامعه مدنی، «نخبگی» یک ویژگی مطلق و انحصاری نیست، یعنی چنین نیست که برخی افراد کاملاً نخبه باشند و برخی دیگر کاملاً عوام. به عبارت دیگر، در جامعه مدنی «نخبگی» نسبی است و هر نفر، در عین حال که خود را نیازمند رجوع به برخی نخبگان مقیاس بالاتر (مثلاً مقیاس ملی) می‌داند، به‌عنوان یک نخبه مقیاس کوچک‌تر احساس وظیفه کرده و می‌تواند مورد رجوع سایرین باشد. این سلسله مراتب نخبگی، به‌مثابه شبکه‌ای غیررسمی از سطح ملی آغاز شده و در سطوح منطقه‌ای، محلی، سازمانی و حتی خانوادگی ادامه می‌یابد. در جامعه مدنی، شاید هیچ‌کسی وجود نداشته باشد که خود را به هیچ اندازه دارای وظایف و مسئولیت‌های نخبگی نداند. در جامعه مدنی همچنین، ارتباط نخبگان با سایرین، ارتباطی مریدومرادی و مبتنی بر تقلید نیست، بلکه میان نخبگان هر سطح با هم و میان نخبگان سطوح بالاتر با نخبگان سطوح پایین‌تر گفتگو در جریان است، اما در عین حال، رواج تفکر انتقادی و گفتگو باعث نمی‌شود که «نخبگی» موضوعیت خود را از دست داده و نخبگان محوریتی نداشته باشند.

### ۲ - قهرمان‌گرایی در جامعه توده‌وار

در مقابل، در جامعه توده‌وار عموم افراد برای خود هیچ قابلیت اثرگذاری و مسئولیتی قائل نبوده و از نخبگان انتظار دارند که چونان قهرمان‌هایی، مسائل را حل کرده و جامعه را در مسیر اصلاح و توسعه قرار دهند. در چنین جوامعی، معمولاً کسانی که به‌عنوان نخبه مطرح شده و محل توجه و رجوع مردم قرار می‌گیرند، افرادی هستند

که دیدگاه‌ها، شعارها و گفته‌های آنان با خواسته‌های توده مطابقت کامل دارد؛ توده به نخبگانی که بر اساس رسالت خود بخواهند در کنار نقد ساختار، به نقد توده نیز پرداخته و اندکی از فهم و خواسته‌های مردم کف جامعه فاصله بگیرند، برچسب‌هایی مانند «ستون پنجم»، «غیرمردمی»، «سوپاپ اطمینان رژیم»، «خائن» و امثال آن می‌زند. در واقع، توده کسانی را به‌عنوان نخبه (درواقع قهرمان) قبول می‌کند، که کاملاً مثل آنها فکر کنند و حرف آنها را بزنند. به عبارت دیگر، نخبگان مورد توجه توده، اعضای از توده هستند، تنها با این تفاوت که بهتر حرف می‌زنند و می‌توانند جلوی جمع سخنرانی کنند. به‌طور مشخص، توده کسانی را به‌عنوان نخبه (قهرمان) می‌پذیرد که تمام تقصیرها را به گردن ساختار انداخته، هیچ مسئولیتی برای مردم قائل نبوده و شعار «مرگ بر» سر بدهند. در جامعه توده‌وار، وقتی مردم درباره تفکر انتقادی و در مخالفت با تقلید صحبت می‌کنند، اصولاً «احساس نیاز به متخصصان» را زیر سؤال برده و وجود کسانی فهیم‌تر از خود را منکر می‌شوند. ذهن توده بیشتر از آن‌که بخواهد در مورد نظریات و تحلیل‌های مطرح‌شده تأمل کند و به نقد دیدگاه نخبگان بپردازد، در پی کشف نیات و وابستگی‌های پشت‌پرده آنهاست.

در ادامه این یادداشت سرگذشت یک نخبه در جامعه‌ای نخبه‌کش در قالب یک داستان تمثیلی بیان خواهد شد.

### ۳- سرگذشت یک نخبه در جامعه‌ای نخبه‌کش

زمانه خوبی نبود؛ هیچ کجای مملکت سروسامان نداشت؛ فقر، بیکاری، تبعیض و دزدی امان مردم را بریده بود. عموم مردم - جز عده‌ای انگشت‌شمار - فقط نق می‌زدند و ناله و نفرین می‌کردند. «میشل»<sup>(۱)</sup> یکی از همان عده انگشت‌شمار بود. او تلاش می‌کرد به جای این که عمر و توانش را با «شکوه و شکایت» هدر بدهد، در حدّ وسع، برای اصلاح وضعیت گام بردارد. در محله، گروه پاکسازی محیط زیست تشکیل داد تا هم محله‌شان تمیز باشد و هم فرهنگ «آشغال نریختن» و «نگهداری از محیط زیست» را ترویج دهد. در محل کار، برای بهبود روند امور و افزایش بهره‌وری پیشنهادهایی می‌داد. در میان فامیل، گروه «کتابخوانی» تشکیل داده بود و ...؛ اما اطرافیانش با او همکاری نمی‌کردند و به‌همین خاطر برنامه‌هایش آنچنان که باید و شاید پر رونق نبود. اطرافیانش نه تنها با او همراهی نمی‌کردند، بلکه رفتارهای «خودمدارانه»<sup>(۲)</sup> شان دقیقاً در تقابل با اهداف و تلاش‌های او قرار می‌گرفت. اطرفیان خودمدارش آشغال‌هایشان را به راحتی در پارک، کوچه و طبیعت می‌ریختند، منابع طبیعی را هدر می‌دادند و به محیط زیست آسیب می‌زدند؛ آنها با وجدان آسوده، سَمبَل کاری، تقلب، پارتی‌بازی و ریاکاری می‌کردند و مثل آب خوردن دروغ می‌گفتند و بسیاری کارهای اینچینی دیگر انجام می‌دادند. میشل خیلی تلاش می‌کرد اطرافیانش را متقاعد کند که از لاک «نمیشه، فایده‌نداره، از ما کاری ساخته نیست، ناامیدی و



خودمداری» خارج شوند، به حرکت درآیند و با او همراه شوند، اما آنها همیشه پاسخ می‌دادند که: «از دست ما کاری ساخته نیست، نخبه‌ها باید یک کاری بکنند، گیرم ما همه زندگی مان را بگذاریم روی این کارها، مگر چقدر فایده دارد؟! مثل این می‌ماند که وقتی سیل آمده، چند نفر بخواهند با سطل، آب را از شهر خارج کنند. این کار کار نخبه‌هاست، آنها هستند که اثرگذاری زیادی دارند؛ آنها دست به قلم هستند، روابط گسترده‌ای دارند، به اطلاعات دسترسی دارند، خیلی‌ها آنها را می‌شناسند؛ اگر نخبه‌ها یک حرکتی بکنند، تحوّل ایجاد می‌شود، ولی ما چه؟! نه بلدیم نامه اداری بنویسم، نه می‌توانیم یک متن درست و حسابی بنویسم، نه ارتباطات خاصی داریم و نه به اطلاعات دقیقی دسترسی داریم و نهایتاً کسی هم به حرف ما گوش نمی‌دهد».

میشل اما دست‌بردار نبود، همواره در حال تلاش بود که بتواند تغییرات مثبتی ایجاد کند و مسیرهای خوبی پیش پای سایرین بگذارد. رشته دانشگاهی‌اش را هم با همین رویکرد انتخاب کرد. کتاب می‌خواند، پای صحبت‌های صاحب‌نظران می‌نشست، سرگذشت بزرگان و تجربه حرکت‌های موفق را مطالعه می‌کرد. کم‌کم، به خاطر این که دغدغه‌هایش را با سایرین در میان بگذارد و بتواند سایرین را به حرکت و تلاش تشویق کند، شروع کرد به یادداشت‌نوشتن در روزنامه‌ها. همچنین، به مسئولان نامه می‌نوشت و... در نتیجه تلاش‌ها و مطالعاتش، دائماً در حال رشد بود. به مرور، قلمش گیراتر، نطقش فصیح‌تر، روابطش گسترده‌تر و شخصیتش پخته‌تر می‌شد. با وجود این، همچنان از اطرافیانش همان پاسخ‌ها را می‌شنید.

به موازات رشد شخصی، به تدریج موقعیت اجتماعی‌اش هم ارتقاء پیدا کرد. هر چقدر که موقعیت اجتماعی‌اش ارتقاء می‌یافت، اطرافیانش هم بیشتر به سراغش می‌آمدند؛ البته نه برای کمک و همکاری با او؛ یکی از او شغل می‌خواست، یکی از او می‌خواست با استادش صحبت کند تا استادش به او نمره بدهد، یکی درخواستش این بود که به رئیس فلان اداره سفارشش را بکند تا کارش را یک جوری راه بیندازند و... درخواست‌ها و توقعات خودمدارانه اطرافیان، خیلی آزارش می‌داد اما او همچنان در ادامه‌دادن به راهش مصمم بود.

میشل بالاخره به یک چهره مشهور و شناخته‌شده در سطح کشور تبدیل شد. آنجا بود که عموم مردم مسئولیت‌گریز قهرمان‌گرا آویزانش شدند؛ آنها مانند غریقانی که سراسیمه به ناجی خود (نجات‌غریق) چسبیده، دست و پایش را بسته و او را به زیر آب می‌کشند، میشل را به قعر باتلاق کشیدند و حذف کردند.

بعد از مرگ میشل، تمام مردمانی که چندی پیش تمام بار آرزوهایشان را بر پشت او گذاشته و زیر فشار ناشی از قهرمان‌سازی و مقدس‌سازی خردش کرده بودند، دوباره به لاک «نق‌زدن و ناله‌ونفرین کردن» فرو رفتند. آنها در



پاسخ به هر کسی که می‌گفت: «خودمان باید آن کارهایی را که از دست‌مان برمی‌آید انجام بدهیم.» می‌گفتند:  
«از ما کاری ساخته نیست، کارِ نخبه‌هاست، اگر نخبه‌ها یک کاری بکنند تحوّل و گشایشی ایجاد می‌شود!»

## پانویس‌ها

(۱) این نام‌گذاری بر اساس یادداشتی دیگر از نگارنده با عنوان «میشل در سرزمین نمیشگان» منتشر شده در «سایت فرهنگی نیلوفر» انجام شده است.

(۲) اشاره به کتاب «در پیرامون خودمداری ایرانیان» نوشته حسن قاضی مرادی.

## نقدی بر مقاله «گلستان و افسردگی سعدی» نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان

محسن احمدوندی

دکتری زبان و ادبیات فارسی

### مقدمه

محمدعلی همایون کاتوزیان مقاله‌ای با نام «گلستان و افسردگی سعدی»<sup>۱</sup> دارد که در آن کوشیده است عزم سعدی برای سکوت کردن در دیباجه گلستان را از منظری روانشناسانه تبیین کند. متأسفانه کاتوزیان در این مقاله به دلیل ندانستن معنای اصطلاحی برخی واژگان در متن دیباجه و بی توجهی به متن کامل کتاب گلستان و پیوند آن با دیباجه، مقدمات اشتباهی را کنار هم چیده و از دل این مقدمات، ناگزیر به نتیجه گیری اشتباهی هم دست یافته است.<sup>۲</sup> نوشتار حاضر نقدی بر این مقاله است.

### نقد و بررسی

ابتدا اجازه بدهید آن بخش از دیباجه گلستان را که مطمح نظر کاتوزیان در این مقاله بوده است در اینجا نقل کنیم و سپس براساس آن به نقد نوشته این منتقد برجسته ادبی پردازیم. سعدی ماجرای تألیف کتابش را چنین برای ما تعریف می‌کند:

یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراچه دل به الماس  
آب دیده می‌سفتم. [...] بعد از تأمل این معنی، مصلحت چنان دیدم که در نشیمن عزلت نشینم و دامن  
از صحبت فراهم چینم و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم. [...] تا یکی از دوستان  
که در کجاوه انیس من بودی و در حجره جلیس، به رسم قدیم از در درآمد. چندان که نشاط ملاحظت  
کرد و بساط مداعت گسترد، جوابش نگفتم و سر از زانوی تعبد برنگرفتم. [...] کسی از متعلقان منش  
بر حسب واقعه مطلع گردانید که فلان عزم کرده است و نیت جزم که بقیت عمر معتکف نشیند و

۱. این مقاله ابتدا در مجله «ایران‌شناسی» (۱۳۸۰) منتشر شد و سپس در کتاب «سعدی شاعر عشق و زندگی» (۱۳۸۵) بازچاپ شد.

۲. متأسفانه این نتیجه‌گیری اشتباه در دانش‌نامه آزاد ویکی‌پدیا و ذیل مدخل «گلستان سعدی» به نشانی زیر گنجانده شده است.

[https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D9%84%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86\\_%D8%B3%D8%B9%D8%AF%DB%8C](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%D9%84%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86_%D8%B3%D8%B9%D8%AF%DB%8C)

خاموشی گزینند. تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مُجانبِت پیش. گفتا به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم برنیارم و قدم برنذارم مگر آنکه که سخن گفته شود به عادت مألوف و طریق معروف که آزدن دوستان جهل است و کفارت یمین سهل. و خلاف راه صواب است و نقضِ رای اولوالالباب: ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام. [...] فی الجمله زبان از مکالمه او در کشیدن قوت نداشتم و روی از محادثه او گردانیدن مروت ندانستم که یارُ موافق بود و ارادتُ صادق. [...] به حکم ضرورت سخن گفتیم و تفرّج کنان بیرون رفتیم در فصل ربیعی که صولت بُرد آرمیده بود و اوان دولت و رد رسید.

پیراهن برگ بر درختان      چون جامه عید نیکبختان  
**اول اردیبهشت ماه جلالی**      بلبل گوینده بر منابر قصبان  
 بر گل سرخ از نم اوفتاده لالی      همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق مبیّت افتاد. [...] بامدادان که خاطر باز آمدن بر رای نشستن غالب آمد، دیدمش دامنی گل و ریحان و سنبل و ضیمران فراهم آورده و آهنگ رجوع کرده. گفتم: گل بستان را چنان که دانی بقای و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکیمان گفته‌اند: هر چه نباید دل بستگی را نشاید. گفتا: طریق چیست؟ گفتم برای نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستانی توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیع آن را به طیش خریف مبدل نکند.

به چه کار آیدت ز گل طبقی؟      از گلستان من بیر ورقی  
 گل همین پنج روز و شش باشد      وین گلستان همیشه خوش باشد

حالی که من این حکایت بگفتم دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که: **الْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَى. فصلی در همان روز اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت، در لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید. فی الجمله از گل بستان هنوز بقیتی مانده بود که کتاب گلستان تمام شد (سعدی، ۱۳۸۴: ۵۳ و ۵۴).**

کاتوزیان در آغاز مقاله‌اش با استناد به این بخش از دیباچه گلستان که در بالا نقل شد، درباره مدت زمان نگارش این کتاب چنین می‌نویسد:

پس بوستان در سال ۶۵۵ قمری نوشته شده و گلستان در سال ۶۵۶. آنچه می‌دانیم این است که نگارش بوستان در سال ۶۵۵ پایان یافته، ولی هیچ معلوم نیست که تألیف آن چقدر طول کشیده بوده. در عوض سعدی می‌گوید که گلستان را در اوایل بهار ۶۵۶ شروع کرده بوده و در اواخر تابستان - شاید هم اوایل پاییز - همان سال به پایان رسانده. یعنی کار را در حدود «اردیبهشت ماه جلالی» آغاز می‌کند و هنگامی که «هنوز از گل بستان بقیتی موجود بود» به انجام می‌رساند. پس تألیف گلستان فقط شش ماه کار برده (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۹۱).

این سخن کاتوزیان درست است که سعدی نوشتن گلستان را «اول اردیبهشت ماه جلالی» آغاز کرد و هنگامی که «از گل بستان هنوز بقیتی مانده بود» به پایان رسانید؛ اما من هرچه فکر می‌کنم نمی‌دانم چرا این نویسنده پایان فصل گل را آخر تابستان یا اوایل پاییز دانسته است؟! زیرا بنابر آنچه معمول است آغاز فصل گل را اوایل بهار و پایان آن را اواخر بهار و نهایتاً اوایل تابستان می‌دانند. با گرم شدن هوا، گل‌های لطیف بر اثر تابش تند آفتاب می‌پلاسند و پرپر می‌شوند. خود سعدی هم در ادامه سخنش بر کوتاهی عمر گل تأکید می‌کند: «گل همین پنج روز و شش باشد» و بعید می‌دانم که منظور او از عمر پنج شش روزه گل، پنج شش ماه باشد. شاید بگویید ما گل‌هایی داریم که تا پاییز هم گل می‌دهند، خب اگر قرار بر استثناها باشد، خیلی گل‌ها هستند که در زمستان هم گل می‌دهند. سخن من در اینجا بر سر باور عمومی و فراگیر بین مردم است و بعید می‌دانم اگر از عموم مردم پرسیم که فصل گل از کی تا کی است، پاسخ بدهند که از اوایل بهار تا اوایل پاییز. اساساً در فرهنگ ما و به تناسب آب‌وهوای اکثر مناطق کشورمان، بهار فصل گل و بلبل است، نه دیگر فصل‌ها و ادبیات ما نیز از این قاعده مستثنا نیست. بر این اساس من معتقدم که سعدی نوشتن گلستان را در اول اردیبهشت شروع کرده و در اواسط یا اواخر خرداد به پایان برده است، یعنی او در دوره‌ای پنجاه شصت روزه کتابش را نوشته است نه در طول دوره‌ای شش ماهه.

جالب این است که در متن همین مقاله و در چند صفحه بعد، پایان فصل گل و خاتمه یافتن نوشتن گلستان سعدی که در نقل قول بالا اوایل پاییز ذکر شده بود، به اواخر مهر و اواسط پاییز کشیده می‌شود:

آن [منظورش کتاب گلستان است] را در ظرف شش ماه یعنی حداکثر تا پایان مهرماه سال ۶۵۶ قمری به اتمام رساند. این نکته مهمی است که - تا جایی که من خبر دارم - تا کنون به آن کمترین توجهی نشده است. (همان: ۲۹۶).

کاتوزیان در ادامه سخنش در توجیه سکوت سعدی که در دیباچه گلستان از آن سخن به میان می‌آورد، بر این باور است که شاعر شیرازی ما بعد از نوشتن بوستان دچار افسردگی شده است و عمر خود را تلف شده و بیهوده تصور کرده است. او معتقد است که هنرمند با خلق اثر هنری اغلب در عوض خوشحالی، غمگین و پژمرده می‌شود و افسردگی هنرمند بعد از خلق اثر هنری پدیده‌ای شایع و معمول است و آن را با افسردگی پس از زایمان می‌توان مقایسه کرد. کاتوزیان بر این عقیده است که انسان‌ها درست هنگامی که کاری را تمام می‌کنند و به هدفی می‌رسند دچار افسردگی می‌شوند:

انسان‌ها غالباً درست هنگامی احساس بیهودگی می‌کنند و دچار افسردگی معمولاً موقت (که ممکن است تا چند ماه طول بکشد) می‌شوند که کاری را تمام کرده باشند. چون تا وقتی آن کار را تمام نکرده‌اند زندگی‌شان معنا - یعنی در این مورد هدف مشخصی - دارد و به محض این که تمام شد دچار خلأ می‌شوند. به خصوص اگر کاری که می‌کردند برایشان مهم و ارزشمند باشد و به خصوص اگر کار مهم و ارزشمند دیگری را بلافاصله آغاز نکنند که معمولاً به سادگی دم دست نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۹۳).

او معتقد است که سعدی هم بعد از اتمام بوستان دچار افسردگی موقت شده است و دلیل سکوت کردن و دست از کار کشیدن و نشیمن عزلت گزیدنش همین بوده است.

اما چه می‌شود که سعدی از چنگال این افسردگی رهایی می‌یابد؟ از نظر کاتوزیان دیدار یک دوست و رفتن به گلگشتی یک روزه! به راستی این چه نوع افسردگی است که با دیدار یک دوست و بیتوته شبانه در یک بوستان در فصل بهار به کلی از بین می‌رود؟ البته کاتوزیان چون می‌داند دلیلش قانع کننده نیست، روی به حدس و گمان می‌آورد و با آوردن مکرر قید «شاید» به کلی به متن گلستان پشت می‌کند و به مدد تخیل خود داستان را به شکلی دیگر بازسازی و روایت می‌کند:

می‌توان موضوع را چنین بازسازی کرد که پس از آن که [سعدی] کتاب بزرگ و ممتازی مانند بوستان را به پایان می‌رساند دچار خلأ می‌شود، دستش به کار نمی‌رود در نتیجه نگران می‌شود و نگرانی مژمن او را از کار می‌اندازد [...] **دوست یا دوستان مخلصی با خبر می‌شوند و دورش را می‌گیرند** و - نه چندان با نصیحت - که با بحث و گفتگو و اشتغال ذهن او، اعتماد به نفسش را آهسته آهسته باز

می‌گردانند. این است که - شاید پس از مدتی انزوا - به گردش و گلگشت بهار می‌روند و این نیز شاید بیش از یک روز و یک شب طول می‌کشد (همان: ۲۹۵).

کاتوزیان بعد از این که افسردگی سعدی را به مدد روایت بازسازی شده‌اش از دیباچه گلستان اثبات می‌کند، به سراغ تحلیل روانشناسانه دیگری از تألیف گلستان می‌رود. او که به زعم خودش ثابت کرده گلستان در ظرف مدت شش ماه نوشته شده است، می‌کوشد تا از منظر روانشناسی دلیلی هم برای این سرعت عمل سعدی بیاورد: نوشتن کتابی مانند گلستان در ظرف پنج شش ماه به معجزه نزدیک‌تر است. جز آن که بگوییم پس از آن افسردگی، انبساطی حاصل شده و شدت جا به فرج داده که آن نیز به ندرت به دست می‌آید و چندان دیری هم نمی‌پاید. فرح و انبساطِ خاطر - به معنای دقیق روان‌شناختی که آن را به کار می‌بریم - شفافیت ذهن و تمرکز قوا و سرعت کار را (درست برعکس افسردگی) به طرزی غیرعادی و دوام‌نیافتنی زیاد می‌کند. در نتیجه میزان کاری که در چنین حالتی می‌توان انجام داد بسیار بیشتر از حالات عادی است. (همان: ۲۹۶).

او در ادامه بر این باور است که اگر این تحلیل و تفسیر او را نپذیریم، دیگر توجیهی نخواهیم داشت که کتابی مانند گلستان چگونه در ظرف این مدت بسیار کم نوشته شده است:

گذشته از این اگر داستان افسردگی و انبساط خاطر او را - که خود او ولو به اختصار شرح داده - ساختگی بدانیم، توضیح و توجیهی نخواهیم داشت که چگونه کتابی مانند گلستان در عرض و طول حداکثر شش ماه نوشته شده است. اما اگر داستانی که سعدی گفته - به طور کلی - ساختگی نباشد، یعنی اساساً واقعیت داشته باشد، دیگر از تفسیر و تحلیلی که ما از آن کردیم چندان گریزی نخواهد بود و نشان خواهد داد که کتاب مستطاب گلستان مانند خیلی آثار هنری - و به‌ویژه آثار بزرگ هنری - دیگر نه این که ثمره افسردگی صاحب آن بوده، بلکه نتیجه به پایان رسیدن افسردگی او بوده و حتی شاید - در مراحل نخست - در مهار کردن «سگ سیاه افسردگی» نیز مؤثر بوده است (همان: ۲۹۸).

اما آیا گلستان در این دوره شش ماهه [به تعبیر کاتوزیان] یا شصت روزه [به تعبیر من] نوشته شده است؟ پاسخ این است که نه! بلکه گلستان در این دوره گردآوری و تدوین و پاک‌نویس شده است. من بر این باورم که بخش وسیعی از مطالب گلستان را سعدی پیش از این و در سال‌های دور از وطن نوشته است و در ظرف این دوره کوتاه که در دیباچه از آن یاد می‌کند به آن نوشته‌های پراکنده سر و سامان داده است، البته برای این سختم دو دلیل هم دارم:

۱. سعدی در همین بخشی که از دیباچه نقل کردیم می‌گوید: «فصلی در همان روز اتفاق بیاض افتاد در حسن معاشرت و آداب محاورت، در لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید.» این عبارت از چند نظر مهم است. نخست این که او در یک روز یک فصل از کتابش را نوشته است، اگر این فصل را که یک‌روزه نوشته است و موضوع آن در «حسن معاشرت و آداب محاورت» بوده است همان باب هشتم و پایانی گلستان یعنی «در آداب صحبت» بدانیم - که دور از ذهن نیست - پس سرعت سعدی در نوشتن گلستان ممکن است حتی بیش از آن چیزی بوده باشد که گفتیم. در ضمن از خلال همین سخن می‌توان فهمید کتاب گلستان به این ترتیبی که اکنون در دست داریم، نوشته نشده است، بلکه سعدی بعد از سر و سامان دادن به نوشته‌هایش و گنجاندن هر مطلب در فصلی مشخص، آن را به این صورت باب‌بندی کرده است، این را از این جهت می‌گوییم که خود باب‌بندی کتاب نشان از اهمیتی است که او برای هر موضوع و هر فصلی قائل شده است و تقدّم و تأخر باب‌ها در کشف اولویت‌های او بسیار حائز اهمیت است.

نکته‌ای که در اینجا از چشم کاتوزیان پنهان مانده است، اصطلاح مهم «بیاض» است که از واژگان رایج در فن ترسل و نامه‌نگاری است و اغلب در مقابل اصطلاح «سواد» به کار می‌رود. یوسفی در تعلیقات خود بر گلستان درباره این واژه چنین نوشته است:

بیاض: سپیدی، در مقابل سواد به معنی سیاهی. در قدیم سواد در مورد پیش‌نویس و بیاض را به معنی پاک‌نویس به کار می‌بردند [...] اتفاق بیاض افتاد: پاک‌نویسی شد (سعدی، ۱۳۸۴: ۲۲۲).

برای درک درست معنای این واژه بهتر است به سراغ تاریخ بیهقی برویم و معنای اصطلاحی این واژه را در دیوان رسالت از ابوالفضل بیهقی بشنویم. بیهقی در سه جا از تاریخ خود از این واژه بهره برده است:

الف - چون بار دادند از اتفاق و عجایب را امیر روی به استادم کرد و گفت «طاهر را گفته بودم حدیث منشور اشراف تا با تو بگویم. آیا نسخه کرده آمده است؟» گفت سواد کرده‌ام امروز بیاض کنند تا خداوند فرونگرد و نبشته آید (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۶۲).

ب - امیر پس از رفتن او مرا بخواند و گفت «بونصر کی رفت؟» گفتم «نماز شام و با وی کاغذ بردند» گفت «رقعتی از خویشان بنویس به وی و بگوی که امشب آن نامه‌ها را که فرموده ایم



نسخت باید کرد و بیاض نباید کرد تا فردا در نسخهت تأمل کنیم و با خواجه نیز اندر آن باب رای زنیم، آنگاه آنچه فرمودنی است فرموده آید» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۳۷۸).

ج - چون استادم باز آمد نسخهتی کرد این فتح را سخت نیکو و بیاض آن من کردم و نماز دیگر پیش برد و امیر بخواند و بپسندید (بیهقی، ۱۳۸۳: ۵۴۱ و ۵۴۲).

از سه نمونه‌ای که از تاریخ بیهقی نقل کردیم، به روشنی می‌توان معنای بیاض را دریافت. بنابراین بیاض صورت پاک‌نویس شده و شکل نهایی نوشته بوده است. بدیهی است که اگر سواد و پیش‌نویسی وجود نداشته باشد، بیاض کردن معنایی ندارد. بنابر آنچه گفته شد، سعدی گلستان را در این مدت محدودی که در دیباجه گفته است، پاک‌نویس و مدون کرده است و ما اطلاع دقیقی از مدت زمانی که صرف تهیه پیش‌نویس گلستان و احتمالاً حک و اصلاح آن شده است نداریم. دلیل ما برای آشنایی سعدی با فن ترسل و نامه‌نگاری و اصطلاحات خاص آن، این است که در همین متن دیباجه و در ادامه سخنش یکی از فواید کتابش را چنین برمی‌شمرد: «مترسلان را بلاغت بیفزاید.» این جمله نشان می‌دهد که سعدی با آداب ترسل آشناست که کتابش را به حال مترسلان سودمند می‌داند.

۲. اما در خود متن گلستان هم شاهد دیگری برای مدعای ما هست که نشان می‌دهد مطالب گلستان خیلی وقت پیش نوشته شده و اشعار آن سروده شده است و حتی دیگرانی به نقد آن پرداخته‌اند؛ کسانی که با نقدهای تند و گزنده‌شان سعدی را آزرده‌خاطر می‌کرده‌اند و طبق آنچه ما در یادداشت پیشینمان گفتیم (احمدوندی، ۱۴۰۰: ۳۴-۳۶) شاعر شیرازی حساس به دلیل همین نقدها و زخم‌زبان‌ها و خرده‌گیری‌ها دست از کار کشیده است و خواسته است که از خیر تدوین کتاب بگذرد:

بزرگی را پرسیدم از سیرت اخوان صفا. گفت: کمینه آن که مراد [خاطر] یاران بر مصالح خویش مقدم دارد و حکما گفته‌اند: برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است.

همراه اگر شتاب کند هم‌ره تو نیست      دل در کسی مبند که دل‌بسته تو نیست

\*

چون نبود خویش را دیانت و تقوی      قطع رَحِمِ بهتر از مودتِ قُربی

یاد دارم که یکی مدعی در این بیت بر قول من اعتراض کرد و گفت: حق تعالی [در کتاب مجید] از قطع رَحِمِ نَهی کرده است و به مودّتِ ذی القُربی فرموده، و آنچه تو گفتی مناقض آن است. گفتم غلط کردی [که] موافق قرآن است: وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا.

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد      فدای یک تن بیگانه کآشنا باشد

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۰۶)

اعتراض این مدعی بر این بیت سعدی و پاسخ شاعر به او نشان از آن دارد که بسیاری از مطالب *گلستان* پیش از اردیبهشت سال ۶۵۶ هـ. ق. سروده شده و در مجالسی خوانده شده و مورد نقد قرار گرفته‌اند.

## منابع

- احمدوندی، محسن. (۱۴۰۰). «اوراق بادبرده (۸)». قلم. شماره ۱۵. صص ۲۵-۴۳.
- بیهقی، محمدبن حسین. (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*. به تصحیح علی‌اکبر فیاض. به اهتمام محمدجعفر یاحقی. چاپ چهارم. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- سعدی، مصلح‌بن عبدالله. (۱۳۸۴). *گلستان سعدی*. تصحیح و توضیح غلام‌حسین یوسفی. چاپ هفتم. تهران: خوارزمی.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون). (۱۳۸۰). «گلستان و افسردگی سعدی». *ایران‌شناسی*. شماره ۵۰. صص ۲۸۹-۲۹۹.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون). (۱۳۸۵). *سعدی شاعر عشق و زندگی*. چاپ اول. تهران: مرکز.

## درباره تصحیح دیوان اشرفی سمرقندی

محسن شریفی صحی

دکتری زبان و ادبیات فارسی

### چکیده

در این جستار، با بهره‌مندی از جنگ ارزش‌مند ش ۲۰۳ دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد (تحریر در قرن یازدهم) برخی نکات که در تصحیح دیوان اشرفی سمرقندی شاعر قرن ششم هجری، مورد مذاقه و اهتمامی شایسته از سوی مصححان آن قرار نگرفته نقد خواهد شد. این دست‌نویس با اشعار و ابیات نویافته و یادکردِ ممدوحان بی نام و نشان شاعر، از تمامی منابعی که مصححان در اختیار داشته‌اند متمایز است و تصحیح دیوان اشرفی بدون این نسخه کاری ابر و ناقص خواهد بود.

در این متن، ۳۵۸ بیت نویافته از اشرفی سمرقندی وجود دارد و زمانی ارزش آن را درک خواهیم کرد که بدانیم نسخه چاپی دیوان، فقط ۱۷۹۷ بیت دارد و تعدادی از ابیات آن نیز از شاعران دیگر است؛ مانند تعدادی از رباعیاتی که به اشتباه و با استناد به متنی متأخر وارد دیوان اشرفی شده و اغلب از انوری است. در این مقاله، تمام این موارد بررسی و ارزیابی خواهد شد تا در چاپ و تصحیحی مجدد از دیوان اشرفی سمرقندی به کار مصححان آید.

**کلیدواژگان:** اشرفی سمرقندی، جنگ ش ۲۰۳، ۳۵۸ بیت نویافته، رباعیات، انوری، تصحیح مجدد.

تصحیح دیوان شعر هر شاعری کاری دشوار است و دست‌یابی و بهره‌مندی از تمام نسخ دست‌نویس شاعر که قدیم و صحیح و کامل و جامع باشد کاری بس دشوارتر؛ به ویژه اگر آن شاعر از قدما باشد و شاعری طراز اول هم نباشد؛ زیرا معمولاً منابعی که او و اشعار او را معرفی کرده و بررسیده باشد بسیار اندک و آن اندک نیز متعذراً حصول خواهد بود.

آقایان عباس بگ‌جانی و امید سروری با استفاده از متون دست‌نویسی که اشعار اشرفی سمرقندی شاعر قرن ششم هجری قمری را در خود جای داده‌اند، برای اولین بار دیوان اشعاری از وی ترتیب داده و با همکاری کتابخانه مجلس و سفیر اردهال در سال ۱۳۹۱ چاپ کرده‌اند. چاپ ایشان، ۱۷۹۷ بیت دارد که شامل ۳۶ قصیده، ۶۵ قطعه، ۱ ترجیع‌بند، ۱ ترکیب‌بند، ۴۱ غزل، ۸۰ رباعی و ۵۴ مفرد و بیت پراکنده است (سمرقندی، ۱۳۹۱: ۳۹).

نگارنده در این مقاله، با مطالعه و بررسی تصویر دست‌نویسی که حاوی اشعار اشرفی سمرقندی نیز هست و در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی با شماره ۲۰۳ موجود است - و در دسترس مصححان نبوده - به اشعاری از این شاعر دست یافته که در چاپ مذکور جای نداشته و نقص بزرگی را در این تصحیح عیان خواهد کرد.

این نقص که به سبب عدم دست‌یابی مصححان به این نسخه بسیار مهم به وجود آمده، چالش بزرگی برای تصحیح ایشان است که حتی بدون پرداختن به نقایص و معایب آن در ساختار و چگونگی تصحیح، چاپ و تصحیحی جدید از این دیوان را ضرورت می‌بخشد و شکل موجود این تصحیح ابداً نمی‌تواند دیوان منقح شاعر تلقی گردد.

## الف) اشعار و ابیات جدید

این دست‌نویس، حاوی اشعار شاعران قرن ۵ تا ۸ هجری چون معزی، سنایی، انوری، خاقانی و سلمان ساوجی است؛ «اگر چه در قرن یازدهم یا دوازدهم کتابت شده، بی شک از روی نسخه‌ای کهن تکثیر و کپی‌برداری شده است». (بشری، ۱۳۹۰، ۷۳). تعداد اوراق آن ۲۹۶ و در ۴ ستون ۱۸ سطری به نستعلیق خوش به طرز چلیپا نگاشته شده است. این نسخه همان است که جواد بشری به درستی آن را جلد دوم نسخه ش ۲۴۳ کتابخانه مجلس خوانده که هر دو زمانی در تملک عباسقلی سپهر بوده است (همان، ۷۴). به دلایلی نامعلوم این دو جلد از هم جدا شده و جلد دوم آن در تملک محمود فرخ قرار گرفته و سپس تر در مجموعه اهدایی وی به دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی جای گرفته است.

شعبانلو در تصحیح دیوان عمیق (۱۳۸۹: ۱۹) ایمانی در اشعار بازیافته کافی ظفر همدانی (۱۳۹۱: ۴۹) و شواربی مقدم در جمع آوری دیوان منجیک ترمذی (۱۳۹۱: سی و یک) از جلد اول و افشین وفایی در تدوین مقاله‌ای در باره عمادی غزنوی (۱۳۹۳: ۱۰۷) از جلد دوم این مجموعه بهره برده‌اند.

اما صفحات ۴۴۲ تا ۴۶۸ دست‌نویس ش ۲۰۳ (جلد دوم مجموعه) به ۲۷ قصیده از اشرفی اختصاص یافته است و شمار ابیات این قصاید بالغ بر ۸۹۳ بیت می‌باشد. طی بررسی این قصاید معلوم شد که ۲ قصیده ۳۵ و ۲۶ بیتی از میان ۲۷ قصیده نویافته است و در دیوان چاپی اثری از آن‌ها مشاهده نمی‌شود.

همچنین برخی از اشعار، ابیاتی بیش‌تر و گاه بسیار بیش‌تر از اشعار چاپ شده در تصحیح یاد شده دارند؛ نیز در مرحله بعدی بررسی، معلوم شد که اشعاری در این نسخه آمده که در اصل قصیده‌اند و در متن چاپی به شکل غزل به ثبت رسیده‌اند؛ یعنی مصححان پاره‌ای از ابیات - حتی در حد ۳ یا ۴ بیت - را دیده‌اند و این ابیات را به گمان غزل بودن در بخش غزلیات دیوان به چاپ رسانیده‌اند؛ حال آن که شکل کامل این اشعار نشان می‌دهد قالب آن‌ها قصیده است و غزل نیست. در باره ارزش این نسخه، حداقل در مورد ابیات جدید اشرفی می‌توان گفت که اعتبار آن بسیار بالاست و نمی‌توان به آن خدشه‌ای وارد کرد؛ زیرا به جز ۲ قصیده نویافته که با احتمال بسیار اندک ممکن است در منابع دیگر به نام شاعر دیگر یافت شود، نزدیک به ۳۰۰ بیت دیگر مربوط به اشعاری است که مصححان در دیوان چاپی به شکل ناقص منتشر کرده‌اند و شکل کامل این اشعار فعلاً تنها در دست‌نویس ش ۲۰۳ قابل دست‌رسی است؛ از این رو، فقط در صورتی می‌توان به انتساب این ابیات به اشرفی تردید کرد که ثابت شود تمام شعر متعلق به شاعر دیگری است. همچنین باید به این نکته توجه داشته باشیم که دست‌نویسی قدیم و نزدیک به زندگانی اشرفی موجود نیست و اقدم منابعی که مصححان دیوان اشرفی در اختیار داشته‌اند مربوط به سده دهم بوده است.

نتایج این تحقیق در باب اشعار و ابیاتی که باید به دیوان چاپی افزوده شود، با تقسیم‌بندی سه گانه‌ای به شرح زیر است:

### ۱- اشعار نویافته:

در این بخش مطالع ۲ قصیده جدید - مجموعاً با ۶۱ بیت - معرفی خواهد شد که در دیوان چاپی جای ندارند.

۱-۱:

جایی که نگارم گل رخسار نماید دیده که بود کز مژه گلزار نماید

قصیده‌ای ۳۵ بیتی (مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۵۲) که اشرفی در این شعر، ممدوح را «خاقان‌شاه شهزاده قَدَرخان» خوانده و نام وی را «احمد» آورده است. در متن چاپی دو قصیده دیگر از اشرفی در مدح این «حاکم ماوراءالنهر» سروده شده است (رک سمرقندی، ۱۳۹۱: ۳۶). در این شعر جدید، اشرفی وی را چنین مدح کرده است:

خاقان‌شاه شهزاده قَدَرخان که ز لطفش سرتاسر آفاق چو طیار نماید

مختار همه شاهان احمد که ز بازو صد معجزه احمد مختار نماید

۲-۱:

ملک را لطف خدایی داد عدل کدخدای صاحب بهرام قدرت خواجه خورشیدرای

قصیده‌ای ۲۶ بیتی (مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۶۵) است که شاعر ممدوح را با القابی چون «صدر دین» و «فخر وزیران» نواخته و او را «رکن ملک» نامیده است:

صدر دین فخر وزیران تاج دولت فخر دین رونق شرع پیمبر مایه لطف خدای

به نظر می‌رسد نشانی از این ممدوح که «فخر وزیران» بوده، در دیوان چاپی و اشعار موجود در آن نباشد.

## ۲- قصایدی که در نسخه چاپی به اشتباه ذیل غزلیات ثبت شده است:

طبق آن چه در متن مصححان آمده و با متن دست‌نویس مقایسه شده است، اکنون می‌دانیم که بخشی از اشعار ثبت شده در دیوان چاپی، گزیده‌هایی از اشعار مختلف است که ذیل غزلیات به ثبت رسیده است؛ نکته قابل توجه این که تمام اشعاری که در این بخش بررسی خواهد شد فقط در یکی از منابع مصححان (نسخه ج: ش ۵۹۷۶ کتاب‌خانه مجلس) آمده و ایشان دریافته‌اند که این دست‌نویس اغلب گزیده‌ای از اشعار اشرفی را به ثبت رسانیده است؛ مثلاً از قصیده‌ای ۳۵ بیتی فقط ۴ بیت آن در این منبع قرار داشته که آن نیز در بخش غزلیات ثبت

شده است؛ یا از قصیده‌ای ۲۶ بیتی فقط ۳ بیت آن در تصحیح مذکور و در قالب غزل معرفی شده است؛ در حالی که این ابیات مختصر در واقع گزیده‌ای از قصاید اوست.

برای اولین بار با بهره‌مندی از دست‌نویس ش ۲۰۳، شکل کامل این ۸ قصیده معرفی خواهد. (جز شعر آخر (۸۲)) که در پراکنده‌های دیوان چاپی آمده، مابقی قصاید ذیل، در دیوان چاپی به شکل غزل به ثبت رسیده است) شمار ابیات جدید در این قصاید که به جهت رعایت اختصار فقط مطلع آن ذکر خواهد شد ۲۱۰ بیت است.

۱-۲ قصیده زیر ۳۷ بیت دارد که در دیوان چاپی با ۶ بیت ذیل غزلیات آمده است:

ای چون هوا لطیف و منور چو آفتاب چشم‌بداز تو دور که خوب آمدی ز خواب

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۲۵؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۴۷)

این شعر در مدح کسی است که شاعر او را «افتخار شریعت» خوانده و «شاهنشاه جهان شریعت» دانسته و نام وی را «محمد احمد» گفته است:

شمس‌الحق افتخار شریعت مدار علم صدر جهان پناه و جهان فلک جناب

جان خرد محمد احمد که عقل را از کنه او سؤال کنی نشنوی جواب

شاهنشاه جهان شریعت که ملک او شرع است و ملک شرع مصون است ز انقلاب

در دیوان چاپی، یک قصیده در مدح وی ذکر شده (رک سمرقندی، ۱۳۹۱: ۳۴) و ابیات بالا و اشعار جدید دیگر در قصیده مذکور، راهگشای شناسایی این ممدوح - که شاعر برای او وجهه دینی و مذهبی قائل شده و با شریعت پیوند داده است - خواهد بود.

۲-۲ قصیده زیر ۳۱ بیت دارد که در دیوان چاپی با ۷ بیت ذیل غزلیات آمده است:

جان ز چشمت امان نمی‌یابد دل ز وصلت نشان نمی‌یابد



(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۳۲؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۵۳)

از ممدوحی با نام «محمود» نشانی در اشعار نسخه چاپی نیست؛ اما با توجه به قرائن موجود در شکل کامل شعر مذکور در دست‌نویس ۲۰۳، او شخصیتی مهم و حاکم، شاه یا فرمانروایی بزرگ بوده که شاعر را بر آن داشته که حتی خلیفه بغداد را نیز هم شأن او نداند؛ اشرفی وی را چنین وصف کرده است:

سیفِ دنیا پناه دین محمود      گو چو او کامران نمی‌یابد  
بی‌امان‌نامه قبول درش      هیچ‌شاهی امان نمی‌یابد  
بی‌مثالش شهنشاه بلغار      آب داده سنان نمی‌یابد  
بی‌خطابش خلیفه بغداد      شرف طیلسان نمی‌یابد

۲-۳ قصیده زیر ۳۵ بیت دارد که در دیوان چاپی با ۴ بیت ذیل غزلیات آمده است:

یاری که چون جهان همه قصدش به جان بود      عمرست گر وفا نکند جای آن بود

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۳۶؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۵۶)

اشرفی ممدوح قصیده را «خسرو صاحبقران» و «صفدر جوان» خوانده است:

عادل علاء‌الدین ملک پهلوان‌نشان      کاندل مصاف حامی صد پهلوان بود

ای صفدر جوان که ز بخت جوان تو      آثار بختیاری پیر و جوان بود

تنها علاء‌الدینی که هم عصر شاعر، «ملک» باشد، علاء‌الدین تکش خوارزمشاه است (پدر سلطان محمد خوارزمشاه) که هیچ قصیده‌ای - با عنایت به چاپ دیوان - در مدح وی از جانب اشرفی سروده نشده است؛ مصححان ممدوح دو رباعی را، هم به وی و هم به فرزند وی ربط داده‌اند (سمرقندی، ۱۳۹۱: ۳۳) از این جهت اگر ممدوح این قصیده علاء‌الدین تکش باشد، در بررسی‌های تاریخی غنیمتی است.

۲-۴ قصیده زیر ۲۶ بیت دارد که در دیوان چایی با ۳ بیت ذیل غزلیات آمده است:

دیده چون در صورت آن ماه خوش خوبنگرد از قدم تا فرق جان بیند چو نیکو بنگرد

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۳۳؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۵۷)

ممدوح این شعر علاءالملک حسین نامی باید باشد که نشانی از وی در دیوان چایی نمی‌بینیم:

عالم عادل علاءالملک کو را واجب است تا به حل و عقد این دیوان مینو بنگرد

بازوی مردی حسین آن شیردل کاندرد مصاف شیر را همبر نداند چون به نیرو بنگرد

۲-۵ قصیده زیر ۳۲ بیت دارد که در دیوان چایی با ۴ بیت ذیل غزلیات آمده است:

شرط است حاجت از لب دلدار خواستن از غم فغان نمودن و زنهار خواستن

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۴۳؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۶۰)

اشرفی ممدوح را «عادل»، «حسام‌دین» و «احمد سیر» خوانده و احتمالاً نام وی «محمد زنگی» است:

عادل حسام‌دین که کف راد او دهد صد گنج شایگی؟ به یکی مار [بار]؟ خواستن

احمد سیر محمد زنگی که اسم اوست اعزاز دین احمد مختار خواستن

همچون شعر قبل، ممدوحی با این اوصاف در دیوان چایی اشرفی وجود ندارد؛ اما نام ممدوح دیگر اشرفی تاج‌الدین زنگی حسن بوده که شاعر شعری به نام وی ساخته است (اشرفی، ۱۳۹۱: ۳۷). محتمل است که بین این دو زنگی ارتباطی وجود داشته باشد.

۲-۶ قصیده زیر ۳۹ بیت دارد که در دیوان چایی با ۸ بیت ذیل غزلیات آمده است:

ای موشح دلت به درّ ثمین چمنی با نگارخانه چین

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۴۴؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۶۲)

اشرفی در این قصیده، همان ممدوح شعر شماره ۱-۲ را مدح کرده است و در این جا او را «شمس‌الدین» نامیده و «فخر شرع» و «حسن سیرتِ حسین امین» خوانده است:

فخر شرعی ازان ملازم توست      افتخار شریفه [شریعه؟] شمس‌الدین

شاه عزت محمد احمد      آن حسن سیرتِ حسین امین

با عنایت به این که در شعر قبلی ممدوح را شمس‌الحق و در این شعر شمس‌الدین خوانده، بعید نیست که لقب وی شمس یا ترکیبی از شمس با واژه‌ای دیگر بوده باشد.

۷-۲ قصیده زیر ۲۹ بیت دارد که در دیوان چاپی با ۷ بیت ذیل غزلیات آمده است:

ز دیده ابر بهارم به گوهر افشانی      گهر فشانم لیکن همه بدخشانی

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۴۸؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۶۳)

اشرفی این قصیده را در مدح طغرل تکین سپهسالار سروده است که «خسرو نسب» نیز بوده است؛ از او نیز در جمع ممدوحان اشرفی در نسخه چاپی نشانی نیست:

حسام ملت طغرل تکین سپهسالار      که خان ترک ز در گاه او برد جانی

خجسته گوهر افراسیابیان احمد      که کیباد نخست است و رستم ثانی

۸-۲ قصیده زیر ۲۳ بیت دارد که در دیوان چاپی با ۳ بیت ذیل پراکنده‌ها آمده است:

عاشق سرمست را در صبح دم یکدم شراب      دولت جمشید دان و نعمت افراسیاب

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۷۸؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۶۸)

شاعر ممدوح این شعر را «خواجۀ مشرق» خوانده و وی نیز از ممدوحانی است که نشانی از احوالاتش در اشعار چاپی اشرفی مشاهده نمی‌شود:

قدوة عالی نظام الملک دستور جهان آن ملوک الشرق را درگاه او حسن المآب

چنان که تا بدین جا معلوم شد تعداد ۱۰ قصیده (دو قصیده نو یافته و هشت قصیده با شکل و شمایل جدید و کامل تر) به شمار ۳۶ قصیده دیوان چاپی اضافه خواهد شد و شمار آن به ۴۶ قصیده افزایش پیدا خواهد کرد؛ به تبع آن، تعداد غزلیات از ۴۱ غزل به ۳۴ غزل و ۱ شعر نیز از تعداد اشعار پراکنده کاهش پیدا خواهد کرد؛ از این رو، سخن مصححان که با ظنی خطا و مقدماتی اشتباه، نتیجه گرفته‌اند که: «تعداد قابل توجه غزل‌های اشرفی به نسبت قصاید او نشان‌دهنده آغاز رواج این قالب در قرن ششم است» (اشرفی، ۱۳۹۱: ۵۷) وجهی ندارد و صحیح نیست.

### ۳- قصایدی با ابیات جدید:

در این بخش ابیاتی معرفی خواهد شد که متعلق به قصاید ثبت شده در نسخه چاپی هستند اما به دلیل نقص منابع به کار رفته در تصحیح، در آن جای ندارند؛ اختلاف ابیات گاه به اندازه‌ای است که به نظر می‌رسد برخی از این قصاید نسخه چاپی به مانند اشعاری که در بخش قبل بررسی شد، گزیده قصیده اصلی بوده است؛ در میان هشت قصیده‌ای که مطالع آن‌ها در زیر ذکر می‌شود تعداد ۸۷ بیت جدید وجود دارد.

۱-۳:

ای به سزا خالق ارض و سما وی به کرم باعث یوم القضا

قصیده‌ای است که در نسخه چاپی ۵۱ بیت و طبق ضبط نسخه دست‌نویس ۵۶ بیت (۵ بیت بیش‌تر) دارد (سمرقندی، ۱۳۹۱: ۸۳-۸۶؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۴۲-۴۴۳).

۲-۳:

تا چند روزگار دهد در دسر مرا تا همچو خود همی بشمارد مگر مرا

قصیده‌ای است که در نسخه چاپی ۱۹ بیت و طبق ضبط نسخه دست‌نویس ۶۶ بیت (۴۷ بیت بیش‌تر) دارد  
(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۸۶-۸۷؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۴۴-۴۴۵).

۳-۳:

چو روزگار کند رایت سران پیدا      جهان عنان تصرف نهد به دست قضا

قصیده‌ای است که در نسخه چاپی ۱۳ بیت و طبق ضبط نسخه دست‌نویس ۳۱ بیت (۱۸ بیت بیش‌تر) دارد  
(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۹۱-۹۲؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۴۵-۴۴۶).

۴-۳:

ساقی‌صبح است و پرده راهوی و من خراب      رحم کن بر جان من درنگ‌ذران از من شراب

قصیده‌ای است که در نسخه چاپی ۳۴ بیت و طبق ضبط نسخه دست‌نویس ۳۷ بیت (۳ بیت بیش‌تر) دارد  
(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۹۴-۹۸؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۴۸-۴۴۹).

۵-۳:

آن روزگار کو که مرا بخت رام بود      کارم ز روزگار چو دُر با نظام بود

قصیده‌ای است که در نسخه چاپی ۲۵ بیت و طبق ضبط نسخه دست‌نویس ۲۷ بیت (۲ بیت بیش‌تر) دارد  
(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۱۲۶-۱۲۹؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۵۰-۴۵۱).

۶-۳:

این کارگزاران که مراقوت و مقدار      دادند به تدریج و ستاندند به یک بار

قصیده‌ای است که در نسخه چاپی ۳۴ بیت و طبق ضبط نسخه دست‌نویس ۳۷ بیت (۳ بیت بیش‌تر) دارد  
(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۱۳۱-۱۳۵؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۵۸-۴۵۹).

نه سر جان و دل استم نه تن صبر و قرار یک ره ای باد کرم کن خبر یار یار

قصیده‌ای است که در نسخه چاپی ۱۶ بیت و طبق ضبط نسخه دست‌نویس ۴۲ بیت (۲۶ بیت بیش‌تر) دارد (سمرقندی، ۱۳۹۱: ۱۳۵-۱۳۷؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۵۹-۴۶۰).

دوش دل می‌تاخت در صحرای جان اسب عشق لایزال‌ی زیران

قصیده‌ای است که در نسخه چاپی ۳۹ بیت و طبق ضبط نسخه دست‌نویس ۴۱ بیت (۲ بیت بیش‌تر) دارد (سمرقندی، ۱۳۹۱: ۱۵۹-۱۶۱؛ مجموعه اشعار ش ۲۰۳، ۴۶۶-۴۶۷).

### (ب) نقایصی در باب انتساب اشعار و فقدان تحقیقی جامع در این باره

تا بدین جا سخن از اشعار و ابیات موجود در دست‌نویسی بود که مصححان با بهره نبردن از آن، موجبات نقص و کاستی بزرگی را در تصحیح خویش فراهم کرده‌اند. چنان که معلوم شد مصححان اغلب اشعار مقفای ۳ و ۴ بیتی را غزل پنداشته‌اند؛ در حالی که بسیاری از آن‌ها قصیده بوده و اکنون شکل کامل برخی از آن‌ها به دست آمده است؛ اشعار ۱ و ۲ بیتی را نیز ذیل اشعار پراکنده به ثبت رسانیده‌اند؛ اما انتساب قطعی برخی اشعار به اشرفی محل اشکال است؛ مثلاً دو بیت زیر در بخش اشعار پراکنده به ثبت رسیده:

چنان خواهم که تا من زنده باشم تو سلطان باشی و من بنده باشم

بزن آبی بر این دل ورنه بینی که آتش در جهان افکنده باشم

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۸۳)

مصححان منبع ذکر این شعر را تذکره نتایج الافکار و آتشکده آذر بیگدلی عنوان کرده‌اند (همان). اما با استناد به دیوان جلال عضد یزدی و جنگ انیس‌الخلوه و جلیس‌السلوه می‌گوییم که این دو بیت مربوط به غزلی از جلال

عضد یزدی است و ارتباط و نسبتی با اشرفی سمرقندی ندارد (جلال عضد، ۱۳۶۶: ۱۵۶؛ ملطوی، ۱۳۹۰: ۲۸۴ پ).

نیز قطعه‌ای سه بیتی با مطلع:

اگر آید ز دوستی گنهی به گناهی نشاید آزدن

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۰۲)

که با استناد به جنگ ش ۶۵۱ مجلس به اشرفی منسوب شده، در دیوان رشید وطواط نیز مشاهده می‌شود (وطواط، ۱۳۳۹: ۶۰۰).

همچنین قطعه دو بیتی زیر با استناد به نسخه «د» - که در قرن دهم تحریر یافته - به نام اشرفی ثبت شده است:

تا کی گویی که اهل عالم در هستی و نیستی لثیمنند

چون تو طمع از جهان بریدی دانی که همه جهان کریمند

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۱۹۰)

اما این شعر به رودکی نیز منسوب است؛ معتبرترین منابع برای این انتساب، دو مجموعه مجمع الفصحا و عرفات العاشقین اند که در این مورد چندان قابل استناد نیستند (رک نفیسی، ۱۳۴۱: ۴۹۸). نگارنده معتقد است اشاره به این قبیل انتساب‌های مشترک و کوشش جهت تعیین شاعر اصلی از جانب مصححان، بر ارزش و اعتبار کار ایشان خواهد افزود و نشان از دقت علمی ایشان خواهد داشت.

بسیاری از رباعیات ثبت شده در چاپ اشعار اشرفی نیز به شاعرانی دیگر به ویژه انوری منسوب است و جز مواردی معدود، سخنی از این انتساب‌های مشترک از جانب مصححان گفته نشده است؛ منبعی که این رباعیات را به اشرفی نسبت داده، اغلب نسخه «د» است که منبع اصلی مصححان در تصحیح به شمار می‌رود و مربوط به سده ۱۰ ق می‌باشد. این رباعیات که اغلب آن با احتمال بیش‌تر به شاعر دیگر منسوب است در پی خواهد آمد.

**اشرفی و رباعیات انوری:**



گفته شد که این اشعار اغلب فقط با استناد به تک نسخه‌ای از سده دهم به اشرفی سمرقندی نسبت داده شده و چنان که خواهیم دید در بسیاری از دست‌نویس‌های قدیم و مهم دیوان انوری نیز مشاهده می‌شود؛ از این رو نسبت این اشعار به اشرفی صحیح نخواهد بود.

:۱

دستم که به گوهر قناعت پیوست      پر بود و نبود آزر را بر وی دست

با دست طمع مگر شبی عهدی بست      روز دگرش غیرت همت بشکست

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۵۷). این رباعی از انوری است و در اغلب نسخ دست‌نویسی که در اختیار مدرس رضوی بوده مانند نسخ ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخه اساس)، د (۷۶۸ق)، ص (۹۸۸ق)، آ (۱۰۲۳ق) و ق (۱۰۱۹ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۹۵۱).

:۲

تشریف هوای تو به هر جان نرسد      ملک غم تو به هر سلیمان نرسد

درمان طلبان ز درد تو محرومند      کاین درد به طالبان درمان نرسد

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۶۱). این رباعی نیز از انوری است و در بسیاری از نسخ از جمله نسخ ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخه اساس)، د (۷۶۸ق)، ص (۹۸۸ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۹۷۶).

:۳

این طایفه گر مروت آیین نکنند      ز ایشان نه بس این که بخل را دین نکنند

رفت آن که به نظم و شعر احسان کردند      امروز همی به سحر تحسین نکنند

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۶۴). این رباعی نیز از انوری است و در بسیاری از نسخ از جمله نسخ ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخهٔ اساس)، ص (۹۸۸ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۹۸۴).

:۴

دل در خور صحبت دل افروز نبود      زان بر من مستمند پیروز نبود

زان شب که برفت و گفت خوش باد شبت      هرگز شب محنت مرا روز نبود

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۶۴). این رباعی نیز از انوری است و در بسیاری از نسخ از جمله نسخ ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخهٔ اساس)، د (۷۶۸ق)، ص (۹۸۸ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۹۸۸).

:۵

وصل تو که از سنگ برون می آید      در کوکبهٔ خیال چون می آید

با هجر همی گوید از این رهگذری      من می دانم که بوی خون می آید

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۶۵). این رباعی نیز از انوری است و در بسیاری از نسخ از جمله نسخ ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخهٔ اساس)، د (۷۶۸ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۹۹۰).

:۶

شد عمر و زمانه را جوادى نرسید      وز نامهٔ آرزو سوادى نرسید

دستی که به دامن قناعت بردیم      دردا که به دامن مرادی نرسید

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۶۶). این رباعی نیز از انوری است و در بسیاری از نسخ از جمله نسخ ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخهٔ اساس)، ص (۹۸۸ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۹۹۲).

:۷

هر مرحله‌ای که رخت برداشته‌ام از خون جگر مرحله تر داشته‌ام

از تو خبر وصل مبادم هرگز گری تو ز خویشتن خبر داشته‌ام

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۶۷). این رباعی نیز از انوری است و در بسیاری از نسخ از جمله نسخ ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخه‌ٔ اساس)، د (۷۶۸ق)، ص (۹۸۸ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۱۰۰۷).

:۸

ای کرده وداع بر جناح سفرم تا دست فراق کرد زیر و زبیرم

اومی شد و جان نعره همی زد ز برم کآهسته ترک تاز که من بر اثرم

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۶۸). این رباعی نیز از انوری است و در بسیاری از نسخ از جمله نسخ ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخه‌ٔ اساس)، د (۷۶۸ق)، ص (۹۸۸ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۱۰۱۰).

:۹

گر همت من دل به جهان برنهدی طبعم به ذخیره گنج گوهر نهدی

در بخت نگونم قدم اندر نهدی جود کف من جهان دیگر نهدی

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۷۲). این رباعی نیز از انوری است و در بسیاری از نسخ از جمله نسخ ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخه‌ٔ اساس)، د (۷۶۸ق)، ص (۹۸۸ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۱۰۳۰).

:۱۰

گر بنده دو روز راه خدمت بگذاشت مه نقش عیادت تو بر آب نگاشت

تقصیر از آن کرد که چشمی که بدان بیماری چون تویی توان دید نداشت

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۵۸). این رباعی نیز به اقرب احتمال از انوری است و در نسخ سده دهم و یازدهم به نام وی آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۹۶۲).

:۱۱

دل سیر نگر ددت ز یی دادگری چشم آب نگیردت چو در من نگری

وین طرفه که دوستر ز جانت دارم با آن که ز صد هزار دشمن بتری

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۷۳). این رباعی نیز از انوری است و در بسیاری از نسخ از جمله نسخه ت (۶۹۲ق)، ل (۷۰۸ق و نسخه اساس)، د (۷۶۸ق)، ص (۹۸۸ق) آمده است (انوری، ۱۳۷۶: ۱۰۳۴). همچنین به نام رودکی نیز به ثبت رسیده است (نفیسی، ۱۳۴۱: ۵۱۷) که البته نسبتی بعید است و سند آن ابدأ قابل اعتنا نیست.

### اشرفی و دیگران:

:۱۲

قلب تو ز نور معرفت عور چراست بینی تو بر روی تو چون گور چراست

ابلیس اگر نیستی ای مردک زشت پس راست بگو چشم چیت کور چراست

این رباعی از اهاجی معروف است که اثرالدین اخسیکتی در حق سدیدالدین اعور گفته و اعور نیز آن را جواب گفته است؛ اوحدی بلیانی ذیل معرفی سدیدالدین اعور و هدایت حین نقل اشعار اثر به ذکر این رباعی به نام اثر پرداخته اند و مصحح دیوان اثر نیز آن را در چاپ خویش وارد کرده است (اخسیکتی، ۱۳۳۷: ۴۷۵؛ اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۱۷۰۰؛ هدایت، ۱۳۸۲: ۳۸۶). منبع انتساب شعر به اشرفی تذکره اسحاق بیگ معرفی شده است (رک سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۵۶) که در مقایسه با متون نام برده اعتباری ندارد.

:۱۳

شاهها چو دلت در صف تدبیر آید      او را مدد از عالم تقدیر آید

تیغ تو جهان گرفت آری شک نیست      آن را که تو برکشی جهان گیر آید

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۶۵). این رباعی به معزی نیز منسوب است و در دیوان وی مشاهده می‌شود (معزی، ۱۳۱۸: ۸۰۷).

:۱۴

دلپسته روزگار پر زرق شدن      یا شیفته بقای چون برق شدن

چون مردم آشناور اندر گرداب      دستی زدن است و عاقبت غرق شدن

(سمرقندی، ۱۳۹۱: ۲۷۰). این رباعی به حسن غزنوی هم منسوب است (غزنوی، ۱۳۶۲: ۳۴۲) و مدرس رضوی گفته فقط در یک نسخه آن را به نام حسن غزنوی مشاهده کرده است؛ از این رو، با عنایت به این که چند نسخه آن را به اشرفی نسبت داده‌اند، احتمال این که سراینده این رباعی اشرفی باشد بسیار بیش‌تر است.

### مفردی جدید

با بررسی منابعی که در اختیار مصححان محترم بوده و از آن‌ها بهره برده‌اند، معلوم شد که یک مفرد از چشم ایشان پنهان مانده و در جمع اشعار شاعر سمرقندی جای نگرفته است؛ این مفرد در جنگ ش ۵۹۷۶ مجلس و تذکره بتخانه مشاهده شده است:

ز من جانی بگير و بوسه‌ای ده      بدان منگر که ارزان یا گران است

(جنگ ۵۹۷۶: ۱۱۴۰؛ بتخانه: ۲۶۸)

### نتیجه‌گیری

با عنایت به آن‌چه در متن مقاله گفته شد، نسخه ش ۲۰۳ دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد (احتمالاً کتابت شده در قرن یازدهم) در دسترس مصححان نبوده و طبق بررسی و ارزیابی آن، دو قصیده نویافته و

هشت قصیده با شکل و شمایل جدید و کامل تر به شمار ۳۶ قصیده دیوان چاپی اضافه شد و شمار آن به ۴۶ قصیده افزایش پیدا کرد؛ همچنین تعداد غزلیات از ۴۱ غزل به ۳۴ غزل کاهش پیدا کرد؛ زیرا چنان که معلوم است و نشان دادیم ۷ غزل چاپ شده در دیوان در اصل قصیده بوده است. قصیده هشتم نیز شکل کامل یکی از اشعار چاپ شده در بخش پراکنده‌های دیوان بوده است.

در نهایت با ارزیابی اشعار اشرفی سمرقندی در دست‌نویس ش ۲۰۳ دانشکده ادبیات و مقایسه آن‌ها با متن تصحیح شده آن و منابع دیگری که یک مفرد در خود جای داده‌اند، تعداد ۳۵۹ بیت به جمع ۱۷۹۷ بیت دیوان وی افزوده شد و شمار آن را به ۲۱۵۶ بیت رسانید. هر چند معلوم شد که برخی از اشعار و ابیات چاپ شده در دیوان اشرفی سمرقندی مانند دو بیت جلال عضد و بسیاری از رباعیات آن از وی نیست؛ از این رو تعداد ۲۱۵۶ بیت رقم صحیحی نیست که در تصحیح مجدد دیوان وی باید لحاظ گردد.

#### منابع:

۱. اخسیکتی، اثیر، ۱۳۳۷، *دیوان*، به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، کتاب‌فروشی رودکی.
۲. افشین‌وفایی، محمد، «نگاه تازه‌ای به زندگی عمادی غزنوی»، *ادب فارسی*، سال ۴، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳.
۳. انوری ابیوردی، اوحدالدین، ۱۳۷۶، *دیوان*، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی.
۴. اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، ۱۳۸۹، *عرفات‌العاشقین*، به تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری و آمنه فخر احمد، تهران: مجلس.
۵. بشری، جواد، «جلد دوم سفینه ۲۴۳ سنا، پابریک ۱۱»، *آینه پژوهش*، ش ۱۳۰، پاییز ۱۳۹۰.
۶. تذکره بتخانه، کتابخانه مجلس، ش ۱۳۲ ج ۲، مورخ ۱۰۱۰، به قلم محمد صوفی مازندرانی.
۷. جلال عضد یزدی، ۱۳۶۶، *دیوان*، به کوشش احمد کرمی، تهران: ما.
۸. سمرقندی، اشرفی، ۱۳۹۱، *دیوان*، تحقیق و تصحیح عباس بگ‌جانی و امید سروری، انتشارات کتاب-خانه مجلس و سفیر ارده‌ال.
۹. عمق، شهاب‌الدین، ۱۳۸۹، *دیوان*، به تصحیح علیرضا شعبانلو، چاپ اول، انتشارات آزما.
۱۰. غزنوی، حسن، ۱۳۶۲، *دیوان*، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: اساطیر.
۱۱. کافی ظفر همدانی، ۱۳۹۱، *اشعار باز یافته کافی ظفر همدانی*، پژوهش و ویراست از بهروز ایمانی، انتشارات مجلس شورای اسلامی و سفیر ارده‌ال.

۱۲. مجموعه اشعار، کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۲۰۳، تحریر در قرن ۱۱.
۱۳. مجموعه اشعار، کتابخانه مجلس، ش ۵۹۷۶، تحریر در قرن ۱۱.
۱۴. معزی نیشابوری، ۱۳۱۸، دیوان، به سعی و اهتمام عباس اقبال، کتابفروشی اسلامیة.
۱۵. ملطوی، مسافر بن ناصر، ۱۳۹۰، انیس‌الخلوه و جلیس‌السلوه (نسخه برگردان دست‌نویس ش ۱۶۷۰ کتابخانه ایاصوفیا)، به کوشش محمد افشین‌وفایی و ارحام مرادی، تهران: مجلس.
۱۶. منجیک ترمذی، ۱۳۹۱، دیوان، به کوشش احسان شواربی مقدم، تهران: میراث مکتوب.
۱۷. نفیسی، سعید، ۱۳۴۱، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، انتشارات ابن سینا.
۱۸. وطواط، رشید، ۱۳۳۹، دیوان، به تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه بارانی.
۱۹. هدایت، رضاقلی، ۱۳۸۲، مجمع‌الفصحا، به تصحیح مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.

## برخی از دیدگاه‌های انتقادی استاد دهخدا در کتاب امثال و حکم

سهیل یاری گل‌دره

دکتری زبان و ادبیات فارسی

یکی از بهترین آثار دربارهٔ امثال و حکم فارسی، کتاب *امثال و حکم* استاد علی‌اکبر دهخداست. استاد شفیع کدکنی، در ستایش این کتاب نوشته است: «مُنکِرِ این نباید شد که امثال و حکم [دهخدا] یکی از بهترین گلچین‌های ادبیات فارسی است و شاید هم بهترین آن‌ها باشد. شادروان آخوان ثالث می‌گفت: یکی از شُعرا... به من [یعنی آخوان ثالث] می‌گفت: «چه کار کنم که شعرم قدرت و استحکام پیدا کند؟» گفتم باید آثار بزرگان ادب کهن را همیشه دم دست داشته باشی و در تمام لحظات با آن‌ها زندگی کنی. گفت: «من نه همت این کار را دارم و نه می‌توانم آن همه کتاب را فراهم کنم. تو چندتا را برای من انتخاب کن.» آخوان می‌گفت: «هرچه فکر کردم، دیدم از امثال و حکم کتابی بهتر وجود ندارد، گفتم برو امثال و حکم را بخر و با آن زندگی کن.» و امثال و حکم کتاب بالینی شادروان آخوان بود.» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۴: ۸۰). باری، در این کتاب تنها امثال و حکم فارسی آورده نشده، بلکه شماری از امثال و حکم عربی و معادل‌های عربی امثال و حکم فارسی، شرح برخی لغات و توضیحاتی دربارهٔ بعضی امثال و... نیز آورده شده است.<sup>۱</sup> در این یادداشت پاره‌ای از دیدگاه‌های انتقادی و جالب استاد دربارهٔ شماری از مثل‌ها آورده می‌شود:

۱- «أُتْرِكِ التُّرُوكَ وَ لَوْ كَانَ أَبُوكَ: تُرِكْ رَا تُرِكْ گوی، هرچند پدر تو است». استاد نوشته است: «البته با جنگ‌ها و رقابت‌های قرون متوالیه بین ایران و توران، نیاکان ما هیچ‌وقت در ترکان که قومی وحشی و مخرب مدنیتهای بشری بوده‌اند جز به دیدهٔ بیزارى و نفرت ندیده و شعرای پارسی‌زبان نیز که ترجمان بلیغ دل‌های قومند، ناچار این میل و عاطفهٔ ملی را فراموش نکرده و در هر

<sup>۱</sup> - بنده، سهیل یاری گل‌دره، به درخواست انتشارات «نشر نو» کتاب چهار جلدی *امثال و حکم* استاد دهخدا را ویراسته و آمادهٔ چاپ کرده است. در این چاپ کوشیده‌ایم اغلب اغلاط چاپی و ویرایشی و اشکالات حروف‌چینی کتاب اصلاح گردد، و تمامی جملات و اشعار و امثال عربی اعراب‌گذاری و ترجمه، و لغاتی که گمان می‌رود عموم خوانندگان برای دانستن آن نیاز به لغت‌نامه داشته باشند، در پاورقی‌ها توضیح داده شده است.



موقع مناسبی به اظهار و اعلام آن پرداخته‌اند» (ج ۱/۸۱). سپس استاد در جایی دیگر از کتاب نوشته است: «مثلی ساخته عامه است و از عرب نیست» (ج ۱/۴۲۳).

۲- «آدم با یک بار عمل زشت اهل آن عمل نشود». استاد نوشته است: «مثلی زشت که با عبارتی زشت‌تر نیز گاهی ادا کنند. و مراد تشجیع به عادات سوء است. البته حقیقت برخلاف این است. چه رُعب و آزرَم در ارتکابِ نخستین غالباً زایل تواند شد.» (ج ۱/۲۲)

۳- «تاوانِ قمار را قمار می‌دهد». استاد نوشته است: «مثلی زشت و خلاف اخلاق حسنه است که از آن تشویق به قمار را خواهند و مراد مثل این است که قمارباز باید قمار را ادامه دهد تا آن‌گاه که با بُرد جای باختها را پُر کند.» (ج ۱/۵۴۰)

۴- «حرفِ راست را از بچه پرس». استاد نوشته است: «این مثل حاکی است که کودک همیشه دیده گوید، ولی حقیقت چنین نیست. تجاربِ بَشَر و قواعدِ علمِ النَّفْس غالباً خلاف این معنی را نشان داده است و اعتقاد به صحّت این مثل چه‌بسا در خانواده‌ها تولید فتنه‌ها و آشوب‌ها کرده. اگر در این معنی مثلی صادق و مطابق با واقع باشد، همان مثل عرب است که چون خواهند کسی را به کثرت دروغ‌گویی توصیف کنند، گویند: «أَكْذَبُ مِنْ صَبِيٍّ»<sup>۱</sup> (ج ۲/۶۹۳)

۵- «خر از یک‌سو بز از یک‌سو». استاد نوشته است: «سوزنی را در این مثل تمثلی زشت و ناستوده هست که رعایت عفت جوانان و زنان خواننده این کتاب را، از نگاشتن نوع آن همیشه احتراز شده است.» (ج ۲/۷۲۴)

---

<sup>۱</sup> در ذیل سخن استاد دهخدا دو نکته بیان می‌شود: الف) آن مثل فارسی به صورت‌های گوناگون در اغلب شهرهای ایران به کار می‌رود: راستی را از طفل پرس. گپِ راست را از بچه خُرد پُرسان کن. حرف راست را از بچه باید شنید. حرف راست را از نادان (کودک) پرس. حرف راست را از دهان بچه بشنو. سخن راست را از کودک پرس. سخن راست را از بچه بشنو. حرف راست را از بچه و آدم مست بشنو. حرف راست را یا بچه می‌زند یا گُچه (ذوالفقاری، ۱۳۸۹: ج ۱/۸۲۹، ۱۰۷۳، ۱۱۶۵، ج ۲/۱۴۸۸. گُچه: توله‌سگ). ب) امروزه در امثال عربی نیز چنان مثلی دیده می‌شود: تَخْرُجُ الْحَقِيقَةُ مِنْ فَمِ الْأَطْفَالِ (نعوم حجار، ۲۰۰۴: ۱۳۹ و ۱۷۰): حقیقت از دهان بچه‌ها بیرون می‌آید. لَا يَقُولُ الْحَقَّ غَيْرُ الطِّفْلِ وَالْأَحْمَقِ (الکیلانی و عاشور، ۱۹۹۱: ۶): کودک و احمق راست می‌گویند. خُذُوا أَسْرَارَهُمْ مِنْ صِغَارِهِمْ (کیوان، ۲۰۰۳: ۱۳۹): رازهایشان را از کودکانشان بشنوید.

۶- «سگ صفت». استاد نوشته است: «برخلاف طبیعتِ سگ که به وفا مَجْبُول است، در این مثل از سگ بی وفایی اراده کنند.» (ج ۲/۹۸۵)

۷- «غلطِ مشهور به از صحیحِ مهجور». استاد نوشته است: «این مثل خالی از اغراقی نیست و در همه جا مطرّد نتواند بود.» (ج ۲/۱۱۲۶)

۸- «مرگ زن هیچ کم از لذتِ دامادی نیست». استاد نوشته است: «متلی زشت است که البته از قلبی زشت تر برآمده.» (ج ۳/۱۵۳۲)

### منابع

۱. حجار، جوزف نعوم. ۲۰۰۴. *المنجد فی الأمثال و الحکم و الفرائد اللغویة*. طبعة ثانیة، بیروت: دارالمشرق.
۲. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۸۳. *امثال و حکم*. چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر.
۳. ذوالفقاری، حسن. ۱۳۸۹. *فرهنگ بزرگ ضرب المثل های فارسی*. ج ۲، چاپ دوم، تهران: معین.
۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۴. *مفلس کیمیا فروش* (نقد و تحلیل شعر انوری). چاپ سوم، تهران: سخن.
۵. کیوان، عبد. ۲۰۰۳. *قاموس الأمثال الإنکلیزیة و العربیة*. بیروت: دار البحار و دار و مكتبة الهلال.
۶. الکیلانی، تیسیر و نعیم عاشور. ۱۹۹۱. *معجم الأمثال المقارنه*. الطبعة الأولى، بیروت: مكتبة لبنان.

## همسفر با آوارهٔ یمگان

حامد خاتمی پور

دکتری زبان و ادبیات فارسی

### ۱- گر مسلمانی ازین است که حافظ دارد

از کتب شیرین و خوشخوان ادب پارسی، یکی هم سفرنامهٔ ناصر خسرو است. نثر سلیس سفرنامه بغایت دلنشین و گواراست. جملات کوتاه، نگاه نافذ و موشکاف نویسنده، توصیفات دقیق و درست، صمیمیت و ترک تکلف، اطلاعات ارزشمند و متنوع دربارهٔ اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردمان نواحی دور و نزدیک و... از جمله دلایل محبوبیت این کتاب نجیب تواند بود. ناصر خسرو هرچه در اشعار و رسالاتش، سیمایی عبوس و ابری دارد، در سفرنامه، در هیأت یک جهانگرد کنجکاو و رسته از رعایت آداب دانشمندی و دیوانی، دیدار می‌نماید. سفرنامه را می‌توان بارها و بارها خواند و خسته نشد. کتاب‌هایی ازین دست (قابوسنامه، سیاست‌نامه، تاریخ بیهقی) علاج زبان بیمار و نثر پریشان روزگار ماست. بگذریم.

ناصر خسرو در توصیف شهر لحسا<sup>(۱)</sup> (در نزدیکی بحرین) شیوهٔ حکومت و حکمرانی این ناحیه را به روشنی توصیف می‌کند. به گفتهٔ ناصر خسرو مردم این ناحیت به دستور ابوسعید - سلطان در گذشتهٔ لحسا - نماز و روزه را ترک گفته بودند و مذهبشان به «بوسعیدی» نامبردار شده بود. جانشینان وی، شش پسر او بودند که جملگی بر یک تخت می‌نشستند و به اتفاق شش وزیر، که ایشان نیز همگی بر تختی دیگر جلوس می‌کردند، امور مُلک و مردم را تمشیت می‌کردند (حکومت شورایی و مشورتی). اجمال شیوهٔ مدیریت و مردم‌داری ایشان به روایت ناصر خسرو ازین قرار است:

«از رعیت، عُشر چیزی (مالیات) نخواستندی. و اگر کسی درویش شدی یا صاحبِ قرض، او را تعهد کردندی تا کارش نیکو شدی. و اگر زری، کسی را بر دیگری بودی، بیش از مایهٔ او طلب نکردندی (سود پول را نمی‌گرفتند). و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند، چندان که کفاف او باشد مایه بدادندی (سرمایه جهت کار) تا او اسباب و آلتی که در صنعت او به کار آید بخریدی و به مراد خود، زر ایشان، همان قدر که ستده بودی باز دادی. و اگر کسی از خداوندانِ مُلک و آسیاب را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خود را نامزد کردندی که بشدندی و آن مُلک و آسیاب آبادان کردندی و از صاحب

ملک، هیچ نخواستندی. و آسیاها باشد در لحسا که ملک سلطان باشد و به سوی (برای) رعیت، غله آرد کنند که هیچ نستانند و عمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند.»

ناصر خسرو در پایان این توصیف، می‌نویسد: «و در شهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی‌کردند!» اما «اگر کسی نماز کند او را باز ندارند، ولیکن خود نکنند. و چون سلطان برنشیند (سوار بر اسب شود) هر که با وی سخن گوید، او را جواب خوش دهد و تواضع کند.» و در بازار لحسا «گوشت همه حیوانات فروشند... و هر چه فروشند سر و پوست آن حیوان، نزدیک گوشتش نهاده باشد تا خریدار داند که چه می‌خرد.»<sup>(۲)</sup>

در اقلیمی که حکومتش مبتنی بر شورا و مشورت است، از مردمش مالیات نمی‌ستانند، مقروض را دستگیری و مدد می‌کنند تا حالش به شود، وام را بدون سود پس می‌دهند، به «بیگانه» کاربلد و متخصص، سرمایه کار می‌دهند، بی‌مزد و منتی به داد آنان که دچار خسران و خسارتی شده‌اند می‌رسند، گندم رعیت را به رایگان آرد می‌کنند، متعرض دین و آیین دیگران نمی‌شوند، حاکمش پاسخ مردمان را به لطف می‌دهد و با ایشان متواضع است و کاسبش دروغ نمی‌گوید، باری در چنین ناحیتی چه باک اگر مناره و مسجدی نباشد و بانگ اذان مؤذنی هم به گوش نرسد. غایت دینداری مگر چیست جز انصاف و اخلاق؟

## پی‌نوشت‌ها

(۱) سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوآر، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۴۷.

(۲) همان، صص ۱۴۸-۱۵۰.

## ۲- یادگاری آخر از ما در نهاد سنگ ماند (ناصر خسرو و دیوان نویسی)

رسم دیوان نویسی در میان پیشینیان ما رواج داشته است. چه بسیار عالمان و ادیبان و حتی رهگذرانی ساده و بی‌نام و نشان، در روزگاران گذشته، که ضمن سیر و سفرهاشان، بر در و دیوار بقعه و بنایی، بیتی و عبارتی، حاوی اندوه و عبرتی به یادگار نوشته‌اند. زنده‌یاد استاد ایرج افشار در سفر به خرگرد و دیدار از مدرسه غیاثیه، با دیدن یادگارانی کهن بر جرزها و دیوارهای این مدرسه، به ضرورت توجه به چنین یادداشتهایی، و فواید تاریخی و ادبی آنها و نیز لزوم ثبت و گردآوری آنها اشاره کرده‌است.<sup>(۱)</sup> استاد رسول جعفریان هم به سابقه این مسأله در گذشته فرهنگی و تمدنی ما پرداخته و نمونه‌ها و نظایری ازین یادگارنویسی قدما بر دیوارهای ابنیه تاریخی، به دست داده‌است.<sup>(۲)</sup> ای کاش مدیران میراث فرهنگی، توصیه استاد افشار را به گوش بگیرند و مقاله استاد جعفریان را بخوانند. حراست ازین یادگاران و ثبت آنها از اوجب واجبات میراث‌بانان فرهنگی ایران است.

حکیم ناصر خسرو هم دستی در یادگارنویسی بر دیوار داشته، و در فنّ کتابت و نقّاشی، صاحب هنر بوده است. او در مسیر بصره، چهارماه در فلج به سر برده است. ناحیتی با «مردمکانی دزد و مفسد و جاهل.» شرح این دیوارنویسی را با نثر دلکش سفرنامه بخوانیم:

«مسجدی بود که ما در آنجا بودیم. اندک رنگِ شنجرف و لاجورد با من بود. بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم و شاخ و برگی در میان آن بردم. ایشان بدیدند، عجب داشتند و همه اهل حصار جمع شدند و به تفرّج آن آمدند و مرا گفتند که اگر محراب این مسجد را نقش کنی، صد من خرما به تو دهیم. و صد من خرما نزدیک ایشان، ملکی بود چه تا من آنجا بودم از عرب، لشکری به آنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست، قبول نکردند و جنگ کردند... و آن صد من خرما فریادرس ما بود که غذا نمی یافتیم و از جان ناامید شده بودیم... و در آن چهارماه هرگز پنج من گندم، به یک جا ندیدم.»<sup>(۳)</sup> ای کاش ناصر خسرو در سفرنامه اش آن بیتی را که بر دیوار آن مسجد نوشته است می نوشت!

### پی نوشت ها

(۱) گلگشت در وطن، سفرنامه چّه ایرج افشار، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۴، ص ۳۲۰-۳۱۹.

(۲) مقالات و رسالات تاریخی، رسول جعفریان، نشر علم، تهران، ۱۳۹۳، جلد دوم، ص ۷۱-۱۷۸.

(۳) سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۴۵.

## اثرپذیری‌های احتمالی اخوان ثالث و شفیعی کدکنی از نظامی گنجوی

سعید کریمی قره‌بابا

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

آثار ادبی همواره در ارتباط با آثار دیگر بازخوانی و فهمیده می‌شوند. این بازخوانی، متون ادبی را به آفاق گسترده‌تری پیوند می‌زند. بررسی روابط بینامتنی و تأثیر و تأثرات یکی از مفصل‌ترین مطالعاتی است که در عالم نقد ادبی انجام گرفته است. اثرپذیری ادبی ممکن است در سویه‌های متفاوتی انجام گیرد. من باب مثال شاعران در ابعاد اندیشه، هنر، زبان، مضامین، الگوها و تکنیک‌های شاعرانه عناصری را از پیشینیان یا معاصران خود وام می‌گیرند. این وام‌گیری ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه باشد و به قطع یقین در مورد آن نمی‌توان بحث کرد. در ادامه به چندین مورد از تأثیرپذیری‌های دو شاعر پرآوازه معاصر، مهدی اخوان ثالث و محمدرضا شفیعی کدکنی از شعر نظامی گنجوی اشاره‌ای اجمالی خواهیم داشت:

۱- اخوان ثالث در «غزل ۴» از مجموعه «این اوستا»، شب را به خود شب تشبیه کرده است:

خوابیده مخمل شب، تاریک مثل شب      آیینۀ سیاهش چون آینه عمیق

(اخوان ثالث، ۱۳۹۷: ۶۲۶)

تشبیه چیزی به خودش بدین گونه که مشبه و مشبه‌به یکی باشد در بلاغت عربی و فارسی وجود ندارد؛ ولی در بلاغت هندی از آن سخن رفته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۷۰۴). شفیعی کدکنی بر این باور است که هر چند این نوع تشبیه از نظر هنری ارزش چندانی ندارد ولی می‌توان سابقه آن را در ادبیات فارسی جست‌وجو کرد. ایشان سپس این بیت از مولانا را به عنوان شاهد آورده‌اند: صبحدمی همچو صبح پرده‌ی ظلمت درید (همان: ۶۲) شمیسا معتقد است که چنین تشبیهی هیچ‌گاه مرسوم نبوده است، زیرا مشبه و مشبه‌به هر اندازه از دو مقوله متفاوت‌تر باشند به همان اندازه تشبیه از جنبه هنری بیشتری برخوردار خواهد بود. شمیسا در ادامه می‌افزاید که گاه شاعران معاصر برای نوآوری این کار را انجام داده‌اند (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۱۵). برای مثال، اخوان در بیتی دیگر نیز به نوعی، چیزی را به نفس آن چیز مانند دانسته است:

ماهی که ز مهرش دل من در تب و تاب است      مانده‌تر از گل به گل و آب به آب است

(اخوان ثالث، ۱۳۹۷: ۱۱۸۰)

در ادبیات کهن به ندرت به چنین تشبیهی برمی‌خوریم. یکی از نمونه‌های کمیاب و هنری آن را در خسرو و شیرین نظامی می‌توان ملاحظه کرد:

گل و شگر، کدامین گل؟ چه شگر؟ به او، او ماند و بس الله اکبر!

(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۳۵)

نظامی پس از تلاش بسیار در توصیف زیبایی‌های شیرین، عاقبت به این تشبیه متوسل می‌شود که شیرین به خودش شبیه است و السلام!

بعید نیست که اخوان در خلق تشبیهات یادشده به این بیت نظامی هم نظر داشته‌است.

\*\*\*

۲- این بند آغازین از شعر «باغ من» در مجموعه «زمستان»:

«آسمانش را گرفته تنگ در آغوش / ابر با آن پوستین سرد نمناکش» (اخوان ثالث، ۱۳۹۷: ۴۲۳).

نیز بسیار شبیه دو بیت از نظامی است:

گرفته آسمان را شب در آغوش شده خورشید را مشرق فراموش

(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۷۲)

ز بس تیرباران که آمد به جوش فکند ابر، بارانی خود ز دوش

(نظامی، ۱۳۸۰: ۱۰۱)

\*\*\*

۳- اخوان ثالث در فرجام شعر «قصه شهر سنگستان» هم که یکی از ممتازترین پایان‌بندی (Ending) های شعر معاصر ایران تلقی می‌شود به بخشی از داستان «اسکندرنامه» نظر داشته‌است. نحوه خوانش این پایان‌بندی خلاقانه که در آن از عنصر پژواک استفاده شده، بسیار مورد مناقشه بوده‌است. (برای نمونه ر. ک: مختاری، ۱۳۹۴: ۴۷۹) ابتدا شعر نظامی را می‌آوریم:

شنیدم که بود اندر آن خاره‌کوه مقرنس یکی طاق گردون‌شکوه

که پرسندگان زو به آواز خویش  
صدائی شنیدندی از کوه سخت  
بفرمود شه تا یکی هوشمند  
که چون در جهان ریزش خون بود  
بپرسید پرسنده نغزال  
سکندر شود بر جهان چیره دست؟  
خبر باز جستندی از راز خویش  
بر آن سان که بودی نمودار بخت  
خبر باز پرسد ز کوه بلند  
سرانجام اقبال او چون بود  
که چون می‌نماید سرانجام حال؟  
به دارای دارا درآرد شکست؟  
(نظامی، ۱۳۸۰: ۷۵)

اسکندر قصد جنگ با دارا را دارد اما از شکست بیمناک است پس تفأل می‌زند و از کوهی جادویی که از آینده مردم خبر می‌دهد، نتیجه نبرد را جویا می‌شود:

صدائی برآورد کوه از نهفت  
از آن فال فرخ دل خسروی  
همان را که او گفته بُد باز گفت  
چو کوه قوی یافت پشت قوی  
(همان)

اخوان این تکنیک را از نظامی وام گرفته و با استفاده هنرمندانه از آن، پایانی زیبا برای اثر خویش رقم زده است. با این تفاوت که در شعر اخوان به جای کوه، غار آمده است:

حزین آوای او در غار می‌گشت و صدا می‌کرد. / «... غم دل با تو گویم، غار! بگو آیا مرا دیگر امید رستگاری نیست؟» / صدا نالنده پاسخ داد: / «... آری نیست؟» (اخوان ثالث، ۱۳۹۷: ۵۹۵)

\*\*\*

۴- اخوان در شعری دیگر نیز از نظامی اثر پذیرفته است. شعر «نعمه همدرد» او چنین شروع می‌شود:

باز آینه خورشید از آن اوج بلند  
شب رسید از ره و آن آینه خرد شده  
راست بر سنگِ غروب آمد و آهسته شکست  
شد پراکنده و در دامن افلاک نشست  
(همان: ۲۹۰)



اخوان در این بند، فرا رسیدنِ شب را توصیف می‌کند. این توصیف به بیت زیر از نظامی شباهت بسیار دارد:

چو آمد شیشه خورشید بر سنگ جهان بر خلق شد چون شیشه تنگ

(نظامی، ۱۳۷۶: ۸۷)

نظامی در خمسه، تصاویر فراوانی از طلوع و غروب خورشید آفریده است. با آن که این توصیف‌ها نمونه‌ای از اطناب محسوب می‌شوند اما شاعر / راوی داستان از این صحنه گردانی‌ها بهره می‌جوید تا از فصلی به فصل دیگر مطلب وارد شود.

\*\*\*

۵- در این شعر کوتاه از اخوان هم بینامتنیت صریح یا تضمین نمایان است و در آن، آشکارا به بیتی از نظامی ارجاع داده شده است:

نومیدتر از هر کس و نام تو «امید» است همچون خبر بد که بگویند نوید است

آیا نشیدی ز نظامی که چه گفته است؟ پایان شب تار و سیه صبح سپید است

(اخوان ثالث، ۱۳۹۷: ۱۳۴۳)

آن بیت مشهور از منظومه «لیلی و مجنون» برگرفته شده است:

در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است

(نظامی، ۱۳۷۴: ۵۲)

۶- محتمل است که اخوان، مصراع دوم از بیت ذیل را:

عمر آینه بهشت اما ... آه بیش از شب و روز تیر و دی کوتاه

(اخوان ثالث، ۱۳۹۷: ۴۹۶)

هم از این بیت نظامی گرفته باشد:

روزی از روزهای دی ماهی      چون شب تیر مه به کوتاهی  
(نظامی، ۱۳۷۳: ۱۰۶)

۷- و نیز این مطلع از غزل معروفش را:

دیدی دلا، که یار نیامد      گرد آمد و سوار نیامد  
(اخوان ثالث، ۱۳۹۷: ۱۰۲)

از این ابیات نظامی:

از پره دشت سوی آن سنگ      گردی برخاست توتیا رنگ  
از برقع آن چنان غباری      رخساره نمود شهبواری  
(نظامی، ۱۳۷۴: ۵۲)

\*\*\*

۸- و اما شفیعی کدکنی هم در چندین موضع از نظامی متأثر بوده است. او در شعر «باغ میرا» باغ خزان زده را چنین توصیف می کند:

من دانم و // تنهایی باغی // که رستگاه آوای هزاران بود، // وینک // خنیاگرش خاموش // و آرایه اش // خونابه  
برگان پاییز است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۹: ۳۲۲)  
مصراع آخر از این شعر به یقین از نظامی اخذ شده است؛ آنجا که نظامی فصل «صفت رسیدن خزان و درگذشتن لیلی» را این گونه آغاز می کند:

شرط است که وقت برگ ریزان      خونابه شود ز برگ ریزان  
خونی که بود درون هر شاخ      بیرون جهد از مسام سوراخ  
(نظامی، ۱۳۷۴: ۱۵۸)

\*\*\*

۹- در شعر پرآوازه «حلاج» نیز تأثیر نظامی را می توان مشاهده کرد:

«وقتی تو، // روی چوبه دارت، // خموش و مات // بودی، // ما: // انبوه کرکسان تماشا، // با شحنه های مأمور: //  
مأمورهای معذور، // همسان و همسکوت // ماندیم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۹: ۲۷۶).

شفیعی ظاهراً در ساختن عبارت «کرکسانِ تماشا» به نظامی توجه داشته است. داستان حضرت عیسی (ع) در  
مقاله دهم مخزن الاسرار چنین شروع می‌شود:

پای مسیحا که جهان می‌نِشت  
بر سر بازارچه‌ای می‌گذشت  
گرگ‌سگی بر گذر افتاده بود  
یوسفش از چه به در افتاده بود  
(نظامی، ۱۳۲۰: ۱۲۹)

در این صحنه، شاعر، نظاره‌کنندگان را که با اشمئزاز بر گرد لاشه سگی جمع شده‌اند بدین سان توصیف  
می‌کند:

بر سر آن جیفه گروهی نظار  
بر صفت کرکس مردارخوار  
(همان)

شفیعی همه ظرفیت‌های معنایی این بیت نظامی را در تعبیر زیبای «کرکسانِ تماشا» فشرده کرده است؛  
کرکسانی که حول یک جنازه می‌چرخند و مترصد فرصتند تا به لاشه حمله کنند.

\*\*\*

۱۰- شفیی در این رباعی از صنعت ارسال‌المثل استفاده کرده است:

آن لحظه که من روی به راه آوردم  
رو سوی شما به اشتباه آوردم  
بگریختم از نم باران به شتاب  
وانگاه به ناودان پناه آوردم  
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۱۸۰)

«از باران به ناودان گریختن» مثلی است مانند از چاله در آمدن و به چاه افتادن. دهخدا در فرهنگ «امثال و  
حکم» دو شاهد برای کاربرد آن ذکر کرده که اولی از «کیمیای سعادت» است:

«هر که از شهوات طعام بگریزد و اندر شهوت ریا افتد چنان باشد که از باران حذر کند به ناودان افتد»

(دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۰۳)

و دیگری از «اقبال‌نامه»:

کنون در خطرگاه جان آمدم  
ز باران سوی ناودان آمدم  
(نظامی، ۱۳۸۱: ۹۷)

مشابه چنین ضرب‌المثلی در زبان ترکی آذربایجان نیز رواج دارد: «یاغیشدان قورتولدوق، دامجیا راست  
گلدوق». ترجمه: از گیر باران در آمدم، گیر چکه افتادیم!» (مجتهدی، ۱۳۵۰: ۲۲۷) بیت نقل شده از اقبال‌نامه

معروف‌ترین سند برای کاربرد این مثل در ادبیات فارسی و در ناحیه اَران است و شاید شفیع‌ی در استفاده از این مثل، نیم‌نگاهی به بیت یادشده داشته است.

\*\*\*

۱۱- شفیع‌ی در بند ذیل نیز در تشبیه درخت خشک کج به دست مفلوج شاید از نظامی تأثیر گرفته است: نمای دهکده آینه‌تھی دستی‌ست: // درخت خشک کجی همچو دست مفلوجی، // شده‌ست بیهده از آستین جوی برون. (شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۷۹: ۱۳۲)

نظامی نیز لرزانی و جوشندگی چشمه حیوان را به سیماب، آن هم در دست مفلوج پیر مانند کرده‌است:

ز جنبش بند یک دم آرام گیر چو سیماب بر دست مفلوج پیر

(نظامی، ۱۳۸۰: ۲۳۴)

البته نظیر چنین تشبیهی در شعر ابوالحسن آغاجی، سنایی، مولانا و صائب نیز آمده است. احتمالاً شعرای پارسی‌زبان این مضمون را از شعر عرب اقتباس کرده‌اند. (برای مطالعه بیشتر در این زمینه: ر. ک: زنجانی، ۱۳۷۷:

۶۱)

## منابع

۱. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۹۷) متن کامل ده کتاب شعر (۲ جلد)، چ ۲، تهران: زمستان.
۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۳) امثال و حکم (جلد اول)، چ ۶، تهران: امیرکبیر.
۳. زنجانی، برات (۱۳۷۷) صور خیال در خمسه نظامی، چ ۱، تهران: امیرکبیر.
۴. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۲) هزاره دوم آهوی کوهی، چ ۳، تهران: سخن.
۵. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۹) آینه‌ای برای صداها، چ ۳، تهران: سخن.
۶. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳) صور خیال در شعر فارسی، چ ۹، تهران: سخن.
۷. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱) بیان، چ ۹، تهران: فردوس.
۸. مجتهدی، علی اصغر (۱۳۵۰) امثال و حکم در زبان محلی آذربایجان؛ به کوشش سیروس مقدم، چ ۱، تهران: کتابخانه فردوسی.
۹. مختاری، محمد (۱۳۹۴) انسان در شعر معاصر یا درک حضور دیگری، انتشارات توس، چاپ چهارم، تهران.
۱۰. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۱) اقبال‌نامه؛ به تصحیح و توضیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران.

۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰) شرف‌نامه؛ تصحیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶) خسرو و شیرین؛ به تصحیح و توضیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴) لیلی و مجنون؛ به تصحیح و توضیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳) هفت پیکر؛ به تصحیح و توضیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران.

## مسمّطی ناقص از امیرشاهی سبزواری

علی کاملی

دانشجو معلم کارشناسی ادبیات فارسی

در دیوان امیرشاهی سبزواری، شاعر شناخته شده قرن نهم، که در سال ۱۳۴۸ ه. ش. به همت سعید حمیدیان تصحیح و چاپ شده است، مسمّطی در نعت پیامبر گرامی اسلام (ص) و امامان شیعه (ع) دیده می شود که در بخش اضافات دیوان آمده است. مصحح محترم پس از نقل مقدمه ای مبسوط درباره شعر و زندگی امیرشاهی و اوضاع ادبی قرن نهم هجری، به نُسخ مورد استفاده خود و شیوه تصحیح می پردازد. ایشان نوشته است که در تصحیح دیوان روش انتقادی را در پیش گرفته است و اضافه می کند که پیش ازین، دیوان امیرشاهی، سه بار در سال های ۱۳۲۲، ۱۳۲۴ و ۱۳۲۶ ه. ق. یک بار در بمبئی و دو بار در استانبول چاپ سنگی شده است؛ علاوه بر آن از یک بار چاپ عکسی سوئیس هم در سال ۱۹۶۲ م یاد می کند. (امیرشاهی، ۱۳۴۸: مقدمه، پنجاه و شش)

مصحح گرامی نوشته است که در تصحیح دیوان از هفت نسخه (که مشخصاتشان را ذکر کرده و گویا مهم تر از دسته دومند) و هفت نسخه جز این نسخ سود جسته است که ما هفت نسخه اصلی مورد استفاده او را به اختصار نقل می کنیم:

۱. نسخه کتابخانه ملک به شماره ۵۵۱۹

۲. نسخه کتابخانه ملک به شماره ۵۲۵۹

۳. نسخه کتابخانه ملک به شماره ۵۲۵۱

۴. نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۳۷۰

۵. نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۴۰۶۶

۶. نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۲۴۴۱

۷. نسخه چاپ سنگی باهتمام محمد افندی، استانبول، ۱۳۲۴ ه. ق.

سپس به چگونگی تصحیح اشعار پرداخته است (همان: مقدمه، پنجاه و شش تا پنجاه و هشت).

در آغاز بخش اضافات کتاب که مسمط مورد نظر ما در این بخش آمده مصحح بیان می کند که این اشعار تنها در یک یا دو نسخه آمده و معلوم نیست از آن امیرشاهی باشد. سپس بعد از نقل غزل و قطعه ای، مسمط را آورده است. (همان، ۱۳۴۸: ۱۰۴) ما در این جا صورت ناقص مسمط را همراه با پاورقی های کتاب نقل می کنیم و سپس به کمک نسخه خطی مجلس شورای ملی به شماره ۶۱ آن را تصحیح می کنیم.

نالۀ قمری به گلستان و باغ	صلّ علی سیدنا المصطفی <sup>۱</sup>
سوسن خودروی زبان آخته	گرد چمن نعره زنان فاخته
روز و شب، این ورد زبان ساخته:	صلّ علی سیدنا المصطفی
خواجۀ دین، والی خیرالانام	احمد مختار علیه السلام
شاد بکن روح و بگو این کلام:	صلّ علی سیدنا المصطفی
روز ازل خامۀ صورت گشا	بهر علی زد رقم انما
ای دل آشفته! کجایی؟ بیا	صلّ علی سیدنا المصطفی
جامه دران غنچه خونین کفن	در غم تیمار حسین و حسن
نعره زنان بلبل بی خویشتن:	صلّ علی سیدنا المصطفی
آدم مقصود، شه باوفا	نقد بنی آدم، آل عبا
خیز و بگو از سر صدق و صفا:	صلّ علی سیدنا المصطفی
باقر و صادق، دو شه محترم	دام <sup>۲</sup> (؟) سعادات و جهان کرم
از ره اخلاص بگو دم به دم:	صلّ علی سیدنا المصطفی
موسی کاظم، شه عالی جناب	شمع هدی، خواجۀ یوم الحساب
از ره تحقیق بگو این جواب:	صلّ علی سیدنا المصطفی
ای که به حج رفتت آمد هوس	روضۀ سلطان خراسانت بس
در رهش از صدق برآور نفس	صلّ علی سیدنا المصطفی
مهر تقی در دل و جان من است	حب نقی قوت روان من است
دایم از اوراد نهان من است:	صلّ علی سیدنا المصطفی

۱. ظاهر آن است که در آغاز این مسمط در اصل باید دو لخت دیگر بوده باشد که نیست.

۲. شاید در اصل: کان

دوش بر این طارم نیلوفری  
گفت به روح حسن عسکری:  
مهدی هادی به در آید ز غیب  
نعره بر آرد که نه کاری<sup>۱</sup> است عیب  
حسرت و افسوس که عمری به کام  
ختم کن این قصه بگو والسلام  
زهره به صدگونه زبان آوری  
صلّ علی سیدنا المصطفی  
بشکند این شیشه ناموس و ریب  
صلّ علی سیدنا المصطفی  
رفت و نشد قصه شاهی تمام  
صلّ علی سیدنا المصطفی<sup>۲</sup>  
(همان: ۱۰۶ و ۱۰۷)

پیش از هر چیز ذکر دو نکته واجب می نماید:

۱. این مسمط را همانطور که در پاورقی آورده از نسخه‌ای به نشانه اختصاری «کم» نقل کرده که جزو نسخ دسته دوم (از نسخه‌هایی که مصصح استفاده کرده) است، نسخه‌هایی که در مقدمه تنها از آن‌ها نام برده و مشخصاتشان را ذکر نکرده است. نسخه کم به این ترتیب است: «نسخه خطی کتابخانه ملی به شماره رف ۲۹۰/۱ به علامت اختصاری کم»

۲. علاوه بر نسخی که مصصح استفاده کرده، تا آنجا که راقم این سطور فقط در کتابخانه مجلس یافته، سه نسخه دیگر از دیوان امیرشاهی موجود است:

الف) نسخه خطی شماره ۹۶۵۳

ب) نسخه خطی شماره ۷۸۲۸

ج) نسخه خطی شماره ۶۱ (که مسمط مورد بحث را با استفاده آن اصلاح کرده‌ایم) و مصصح دیوان متأسفانه از این نسخ سود نجسته است.

اما پیش از تصحیح مسمط، مشخصات نسخه مورد استفاده مان در تصحیح مسمط را به اختصار نقل می کنیم:

نسخه‌ای است شامل ۸۴ برگه که دو مجموعه اشعار امیرشاهی سبزواری و آصفی هروی را شامل می شود. این نسخه به شماره بازیابی ۶۱ و شماره مدرک IR36010 فهرست شده است. به خط نستعلیق نوشته شده و گوشه برخی صفحات از بین رفته است. نسخه با مسمط مورد نظر از امیرشاهی شروع می شود. در مشخصات نام

۱. نسخه: نکاری؛ قیاساً تصحیح شد.

۲. این مسمط در آغاز نسخه کم آمده است.



امیرشاهی را به صورت «آقاملک سیزواری» نوشته‌اند که نام دیگر اوست. این نسخه از کتب اهدایی «غلامحسین سرود» است. همچنین این نسخه نام کاتب ندارد اما گویا در قرن یازدهم هجری کتابت شده است.

و اما پردازیم به تصحیح و تکمیل مسمط بر اساس نسخه مجلس شورا:

لختی که مصحح آنرا ناتمام نوشته، در اصل این بوده است:

گل چو برافروخت ز عارض، چراغ  
بر جگر لاله کشیدند داغ  
ناله قمری ز گلستان و باغ:  
صلّ علی سیدنا المصطفی

و قبل از این لخت، لختی دیگر است:

باز گل و سبزه نمودند روی  
سرو روان گشت بر اطراف جوی  
بوی ریاحین چو شنیدی، بگوی:  
صلّ علی سیدنا المصطفی

(برگ دوم)

در لخت: خواجه دین... مصرع سوم در نسخه به این صورت است: شاد کن آن روح و بگو این کلام...

سه بند بعد، یعنی بند: آدم مقصود... هر کس که اندکی اطلاع داشته باشد می‌داند با توجه به شمارش امامان شیعه در این ابیات، کلمه آدم نمی‌تواند درست باشد و جای آن باید واژه‌ای مربوط به امام چهارم علی بن الحسین علیه‌السلام می‌بود. این کلمه نیز در نسخه مورد استفاده ما صحیح نوشته شده و به صورت «عابد مقصود...» است که عابد از القاب آن امام همام می‌باشد. همین بند، مصرع دوم، میان دو عبارت «نقد بنی آدم» و «آل عبا» یک واو عطف قرار گرفته که وزن را از سکنه‌ای که در دیوان گرفتار آن است رها می‌کند.

بند بعدی در نسخه به صورت درست نوشته شده و به این ترتیب است:

باقر و صادق، دو شهی محترم  
کان سعادات و جهان کرم...

(برگ سوم)

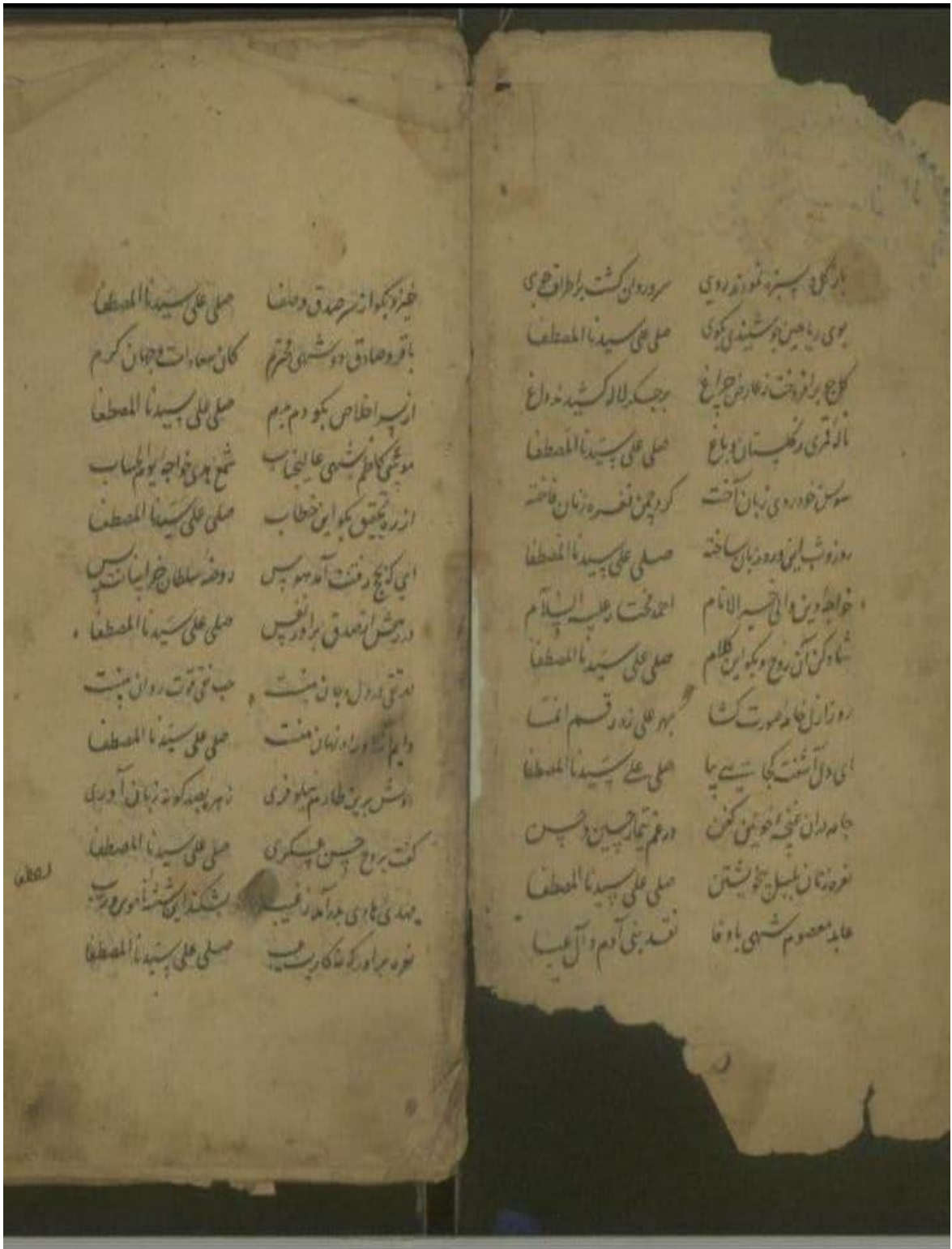
همانطور که مصحح گرامی حدس زده‌اند، جای کلمه دام، کان صحیح است. در بند بعدی، مصرع سوم، کلمه جواب نادرست می‌نماید؛ چرا که سؤالی پرسیده نشده تا جوابی داشته باشد! صورت صحیح این بند در نسخه ما چنین است:

موسی کاظم، شہی عالیجناب      شمع ہدی، خواجہ یوم الحساب  
از رہ تحقیق بگو این خطاب:      صلّ علی سیدنا المصطفی  
(برگ سوم)

کہ کلمہ «خطاب» درست می‌نماید. در بند ماقبل پایانی، مصرع سوم در نسخه ما به این صورت است: «نعره بر آور کہ...». تنها در بند آخر مسمط در نسخه مورد نظر ما اشتباهی گویا رخ داده کہ نقل دیوان نیز در این بند از لحاظ معنا نمی‌تواند درست باشد. امید آنکہ نسخه‌ای دیگر را محقق دیگر بررسی کرده و لخت پایانی را تصحیح کند.

## منابع

۱. امیرشاهی سبزواری (۱۳۴۸)، *دیوان اشعار*، به تصحیح سعید حمیدیان، چاپ اول، تهران: ابن سینا.
۲. آقا ملک سبزواری و آصفی هروی (کتابت قرن ۱۱ھ)، *دو دیوان اشعار*، تصویر نسخه خطی محفوظ در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۶۱.



تصویر مسمط امیرشاهی در نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی

## زبان پژوهی (۱)

منوچهر فروزنده فرد

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران<sup>۱</sup>

### مقدمه

در سلسله نوشته‌هایی که با عنوان «زبان پژوهی» در این شماره و - ان شاء الله - شماره‌های آینده منتشر می‌شود نکته‌هایی درباره ریشه‌شناسی و ساختمان واژه‌های فارسی، درست‌نویسی، رسم‌الخط، گویش‌شناسی، بلاغت و مانند آن مطرح خواهد شد. هدف نگارنده بیشتر طرح مبحث و گاه بیان برخی دیدگاه‌های تازه است. برخی از نوشته‌ها پیش‌تر در فضای مجازی منتشر شده‌اند اما در اینجا به صورت ویراسته‌تری عرضه می‌شوند.

### ۱. بی‌گوشی‌هراسی

اصطلاح بی‌گوشی‌هراسی را فرهنگستان زبان و ادب فارسی در برابر واژه انگلیسی nomophobia (در اصل: no-mobile-phone-phobia) تصویب کرده‌است<sup>۲</sup> (نک. سامانه واژه‌یار). بی‌گوشی‌هراسی مطابق تعریف «ترس از جدایی از تلفن همراه یا هراس از دسترس نبودن تلفن همراه، نداشتن خط اینترنت در گوشی‌ها یا ترس از تمام شدن باتری موبایل» است (نک. ویکی‌پدیای فارسی، «بی‌گوشی‌هراسی»)، اما به نظر نگارنده ساختار این واژه چنین معنایی را نمی‌رساند. پسوند‌واره فارسی -هراسی یا به اسم می‌چسبد (مثلاً آب‌هراسی (hydrophobia) به معنی «هراس از آب» یا بیماری‌هراسی (pathophobia) به معنی «هراس از بیماری»؛ هراس از بیمار بودن/شدن) یا به صفت [و صفت جانشین اسم] (مثلاً نوهراسی (neophobia) به معنی «هراس از چیزهای نو» یا هم‌جنس‌گراهراسی (homophobia) به معنی «هراس از افراد هم‌جنس‌گرا»؛ برای فهرستی از این هراس‌ها نک. ویکی‌پدیای فارسی، «فهرست هراس‌ها»). بر این اساس، جزء بی‌گوشی را یا باید اسم در نظر گرفت که در آن صورت به معنی «بی‌گوش بودن» است و یا باید آن را صفت [یا صفت جانشین اسم] دانست که به معنی «(فرد) بدون گوشی» است. در هر صورت از واژه بی‌گوشی‌هراسی معانی «هراس از بی‌گوش بودن/شدن» و «هراس از فرد بدون گوشی» برمی‌آید ولی معنای «هراس از بدون گوشی بودن/شدن» را نمی‌توان از آن

۱- manouchehr\_fouzandeh@yahoo.com

۲- کلمه nomophobia را فرهنگ کمبریج در سال ۲۰۱۸ به‌عنوان «کلمه سال» معرفی کرد (نک. ویلاگ فرهنگ کمبریج).

استنباط کرد. برای چنین معنایی در واقع باید چیزی مانند بی‌گوشی‌ای‌هراسی یا بی‌موبایلی‌هراسی گفت. به نظر می‌رسد فرهنگستان هم همین بی‌گوشی‌ای‌هراسی را در نظر داشته، اما به دلیل دشواری تلفظ با استفاده از فرایند «واریزه» (haplology) یکی از پسوندهای -ی را حذف کرده و این امر موجب تیرگی ساختار این واژه شده است (این حذف شاید پیرو ساختار واژه انگلیسی نیز باشد ولی اختصار و آمیزش هم در فارسی قواعد خود را دارد). به هر حال، بر اساس قواعد صرفی فارسی از ظاهر واژه بی‌گوشی‌هراسی نمی‌توان مفهوم nomophobia یا «هراس از بدون موبایل بودن/ شدن» را دریافت و می‌توان به معادل کوتاه‌تر و گویاتری برای این مفهوم اندیشید.

## ■ منابع این بخش

- سامانه واژه‌یار، به نشانی [www.vajeyar.apll.ir](http://www.vajeyar.apll.ir)

- وبلاگ فرهنگ کمبریج، به نشانی

[www.dictionarblog.cambridge.org/2018/11/29/the-peoples-word-of-2018](http://www.dictionarblog.cambridge.org/2018/11/29/the-peoples-word-of-2018)

- ویکی‌پدیای فارسی، «بی‌گوشی‌هراسی»، به نشانی

[www.fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%DB%8C%E2%80%8C%D8%AF%D9%88%D8%B4%DB%8C%E2%80%8C%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%B3%DB%8C](http://www.fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%DB%8C%E2%80%8C%D8%AF%D9%88%D8%B4%DB%8C%E2%80%8C%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%B3%DB%8C)

- ویکی‌پدیای فارسی، «فهرست هراس‌ها»، به نشانی

[www.fa.wikipedia.org/wiki/%D9%81%D9%87%D8%B1%D8%B3%D8%AA\\_%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%B3%E2%80%8C%D9%87%D8%A7](http://www.fa.wikipedia.org/wiki/%D9%81%D9%87%D8%B1%D8%B3%D8%AA_%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%B3%E2%80%8C%D9%87%D8%A7)

## ۲. پایگاه دادگان

به‌تازگی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سامانه‌ای برای متون فارسی میانه زردشتی طراحی کرده و نام آن را «پایگاه دادگان پارسیگ»<sup>۱</sup> نهاده است که در کنار وبگاه‌های «تیتوس»<sup>۲</sup> و «پهلویکا»<sup>۳</sup> و «پهلواژ»<sup>۱</sup> می‌تواند

۱- به نشانی [www.parsigdatabase.com](http://www.parsigdatabase.com)

۲- به نشانی [www.titus.uni-frankfurt.de](http://www.titus.uni-frankfurt.de)

۳- به نشانی [www.pahlavica.org](http://www.pahlavica.org)

برای علاقه‌مندان زبان‌های باستانی ایران سودمند باشد. این پژوهشگاه همچنین سامانه‌ای به نام «پایگاه دادگان زبان فارسی»<sup>۲</sup> دارد که لابد پژوهشگران با آن آشنا هستند. اما اصطلاح پایگاه دادگان به نظر نگارنده اشکالاتی دارد که در ادامه به آنها می‌پردازم.

### نخست) معنای نادرست و حشوگونه

پسوند -گان در فارسی بر «مجموعه‌ای از چیزها» دلالت دارد و بنابراین دادگان به معنی «مجموعه‌ای از داده‌ها»ست (سنج. رمزگان، سازگان، صیغگان، فهرستگان، ناوگان، نشانگان، واژگان (مثال‌ها از سامعی، ۱۳۹۳: ۱۸۰؛ طباطبایی، ۱۳۹۵: ۹۸)، نیز: پایگان، دانشکده‌گان<sup>۳</sup>). پایگاه دادگان نیز به معنی «محل مجموعه‌ای از داده‌ها» خواهد بود که معنای درستی ندارد. فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای database انگلیسی دو معادل پایگاه داده‌ها و دادگان را تصویب کرده‌است (نک. سامانه‌ واژه‌یار). در مقایسه با این برابرها، پایگاه دادگان نه تنها برتری ندارد که حشو نیز می‌نماید.

### دوم) غلط املائی

به نظر می‌رسد املائی دادگان - حتی با وجود تصویب فرهنگستان - نادرست و املائی داده‌گان صورت صحیح این واژه باشد. -گان در اینجا - حداقل به لحاظ همزمانی - مثل بندگان و زندگان و ... گونه‌ای از نشانه جمع - ان نیست. مرحوم میلانین درباره‌ واژه‌گان و پایه‌گان به حق معتقد بودند املائی درست با «ه» است (نک. مارتینه، ۱۳۸۰: ۱-۲، پانوش مترجم). واژه‌گان «مجموعه‌ای از واژه‌ها»ست (معادل lexicon و vocabulary انگلیسی) و نه صرفاً جمع واژه (معادل words انگلیسی). واژگان به معنای «واژه‌ها» - اگر اصلاً پذیرفتنی باشد و نیازی به کاربردش در کنار واژه‌ها داشته باشیم - غلط مصطلحی است که شاید ناشی از همین خلط املائی واژه‌گان و واژگان باشد. به هر حال، اگر اصرار داریم صورت vâžegân را هم به معنای «واژه‌ها» و هم به معنای «مجموعه‌ای از واژه‌ها» به کار ببریم، بهتر است در معنای نخست آن را به صورت واژگان بنویسیم و در معنای دوم به صورت واژه‌گان. بر این اساس صورت‌های سازه‌گان، صیغه‌گان، نشانه‌گان و دانشکده‌گان نیز، چون صرفاً بر جمع دلالت ندارند و به معنای «مجموعه‌ای از چیزها» هستند، بر صورت‌های سازگان، صیغگان، نشانگان و دانشکده‌گان برتری دارند. داده‌گان را هم از همین جا باید قیاس گرفت.

۱- به نشانی [www.pahlavazh.ihcs.ac.ir](http://www.pahlavazh.ihcs.ac.ir)

۲- به نشانی [www.pldb.ihcs.ac.ir](http://www.pldb.ihcs.ac.ir)

۳- معادل پیشنهادی دانشگاه تهران برای واژه پردیس.

### ■ منابع این بخش

- سامانه واژه‌یار، به نشانی [www.vajeyar.apll.ir](http://www.vajeyar.apll.ir)

- سامعی، حسین، ۱۳۹۳، *الگوهای ساخت واژه در زبان فارسی*، با همکاری ملیحه تفسیری، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- طباطبایی، علاءالدین، ۱۳۹۵، *فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی*، تهران، فرهنگ معاصر.
- مارتینه، آندره، ۱۳۸۰، *تراز دگرگونی‌های آوایی*، ترجمه هرمز میلانیان، تهران، هرمس.

### ۳. خشایارشا یا خشایارشا؟

نام چهارمین پادشاه هخامنشی و فرزند داریوش بزرگ را گاه با این پندار که مرکب از نام خاص *خشایار* و واژه *شاه* است به اشتباه به صورت *خشایار شاه* / *خشایارشا* می‌نویسند، حال آنکه نام این شخصیت تاریخی *خشایارشا* است که در فارسی باستان به صورت *Xšayārša* (حالت فاعلی مفرد مذکر) به کار می‌رفته است. جزء نخست این واژه از ریشه *xšay* به معنی «حکومت کردن» (همان ریشه‌ای که با گرفتن ماده‌ساز و پسوند اسم‌ساز تبدیل به *xšāyaθiya* می‌شود که نیای واژه فارسی *شاه* است) و جزء دوم آن صورتی از ستاک *aršan* به معنی «نر، قوی» است و این واژه در مجموع بر معنی «قهرمان در میان شاهان» دلالت می‌کند (نک. کنت<sup>۱</sup>، ۱۹۵۳: ۱۸۱-۱۸۲). اما عامه مردم بر اساس فرایندی که در زبان‌شناسی با نام «پسین‌سازی» یا «اشتقاق معکوس» (*backformation*) شناخته می‌شود جزء پایانی این واژه را *شاه* پنداشته‌اند و نه تنها آن را به صورت *خشایار شاه* / *خشایارشا* می‌نویسند که جزء نخست را نیز به عنوان نامی خاص استخراج کرده، در نامگذاری به کار می‌برند. از پذیرش نامگذاری *خشایار* به دلیل رواج بسیار و پیروی از فرایند واژه‌سازی یادشده، گزیری نیست اما از نوشتن نام این شخصیت تاریخی به صورت واژه مرکب *خشایار شاه* / *خشایارشا* باید در فارسی معیار و فصیح پرهیز کرد و به جای آن صورت *خشایارشا* را به کار برد (نیز نک. فکری ارشاد، ۱۳۶۶؛ خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۲۸۶-۲۸۷). همچنین یادآوری می‌شود که برخی از متخصصان زبان‌های باستانی، مانند شادروان استاد مهرداد بهار، این واژه را به صورت *خشایارشا* که به صورت باستانی آن نزدیک‌تر است می‌نوشتند (برای نمونه نک. بهار، ۱۳۸۴: نمایه).

۱. Kent

## ■ منابع این بخش

- بهار، مهرداد، ۱۳۸۴، پژوهشی در اساطیر ایران، چ ۴، تهران، آگاه.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۸۷، «فرهنگ دشواری‌ها»، از واژه تا فرهنگ، تهران، ناهید، ص ۲۶۳-۲۹۱.
- فکری ارشاد، جهانگیر، ۱۳۶۶، «خشایارشا»، آئینده، س ۱۳، ش ۸-۱۲، ص ۵۵۱-۵۵۳.
- Kent, R. G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, Connecticut.

## ۴. درگذشت

از سخنان عجیبی که نگارنده این سطور در باب ریشه‌شناسی واژه‌های فارسی شنیده‌است، نظری است که مجری - کارشناس یکی از برنامه‌های تلویزیونی درباره تجربه‌های نزدیک به مرگ<sup>۱</sup> درباب واژه درگذشت مطرح کرده‌اند. به نظر ایشان درگذشت به معنی «گذشتن از در (=باب)» است و البته این احتمال هم وجود دارد که در پیشوندی باشد که برای «زینت» به این واژه افزوده شده باشد! دیدگاه نخست متأسفانه کاملاً نادرست است و درگذشت قطعاً از فعل پیشوندی درگذشتن است و ارتباطی به در «باب» ندارد. برای اطمینان خاطر آن کارشناس و خوانندگان گرامی استناد به این بیت سعدی در بوستان کافی است:

به صنعا درم طفلی اندرگذشت

چه گویم کز آنم چه بر سر گذشت (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۹۴).

مشخص است که اندرگذشتن فعل پیشوندی است و همین فعل است که به گونه درگذشتن هم به کار می‌رود و اسم درگذشت هم از همین فعل است (سنج. بازگشت از بازگشتن). ضمناً پیشوندهای فعلی برای «زینت» به واژه افزوده نمی‌شوند و اگرچه در برخی موارد تفاوت معنایی ایجاد نمی‌کنند (مثلاً سنج. افراشتن و برافراشتن)، در مورد گذشتن و درگذشتن/اندرگذشتن تفاوت معنایی آشکار است.

چون سخن از واژه در به میان آمد بد نیست به اشتقاق عامیانه‌ای که یکی از استادان ادب فارسی درباره ریشه این واژه مطرح فرموده‌اند نیز اشاره شود. بر اساس نظر ایشان در «باب» در واقع صورتی تحول‌یافته از بن مضارع

۱- برنامه «زندگی پس از زندگی»، شبکه چهارم سیما، شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۰.



دریدن است و از آنجا که در نوعی شکاف است با دریدن ارتباط دارد (نک. مقربی، ۱۳۷۵: ۹۲-۹۳). آشکار است که این نظر نیز کاملاً نادرست است و در - چنانکه در منابع اشتقاقی نیز آمده است (مثلاً نک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۲/ ۱۲۷۵-۱۲۷۶) - از - duvara فارسی باستان است و ارتباطی به دریدن ندارد.

### ■ منابع این بخش

- حسن دوست، محمد، ۱۳۹۳، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ۵ج، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، ۱۳۸۴، بوستان سعدی (سعدی‌نامه)، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۸، تهران، خوارزمی.
- مقربی، مصطفی، ۱۳۷۵، هژده گفتار، تهران، توس.

### ۵. طغرالجرد یا طغرلجرد؟

نام یکی از بخش‌های شهرستان کوهبنان استان کرمان. تلفظ این کلمه *toɣroljerd* است و ظاهراً از دو جزء *طغرل* (اسم خاص) و *جرد* (پسوند گونه‌ای که در برخی اسامی خاص مکان به کار می‌رود و در واقع گونه‌ای از *کرد* «کرده، ساخته» است که گونه‌های دیگری چون *گرد* نیز دارد؛ نک. هرن، ۱۳۹۴: ۳۴۸) تشکیل شده است (برای نمونه بسنجید با *بهرام‌جرد* و *سامان‌جرد* از توابع شهرستان بردسیر استان کرمان). بر این اساس املائی *طغرلجرد* به معنی «ساخته طغرل (طغرل‌شاه سلجوقی قاوردی کرمانی)» صحیح است، نه صورت *طغرالجرد*. گویا این وجه اخیر را به قیاس ترکیبات عربی دارای «ال» ساخته‌اند (طغر + ال + *جرد*)؛ اما \**طغر* در فارسی و عربی به کار نرفته و بی‌معناست و *جرد* نیز با وجود معرب بودنش به تنهایی در عربی کاربرد ندارد. عجیب است که در همه منابع رسمی املائی غلط *طغرالجرد* ضبط شده است و عجیب‌تر اینکه در لغت‌نامه دهخدا واج‌نگاری این کلمه به صورت «طغرالجرد. [طُ جِ]» آمده (نک. دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه) که نماینده تلفظ *toɣrâljerd* است؛ تلفظی که تا آنجا که نگارنده می‌داند اصلاً در بین اهالی این منطقه و استان کرمان رواج ندارد (نامی که در میان مردم محلی رایج است صورت *طغراجه* *toɣrâje* است؛ «آ» در *طغراجه* حاصل کشش جبرانی است و در واقع پس از حذف «ل»، «اُ» تبدیل به «آ» شده است). نگارنده امیدوار است اگر درباره اشتقاق و معنا و املائی این نام

۱- با استفاده از کانال تلگرامی «ویر ویرایش»، محمد یوسفی شیرازی، به نشانی [t.me/virevirayesh](http://t.me/virevirayesh)

بر خطاست اهالی این منطقه یا دوستان جغرافی دان او را آگاه سازند و اگر تلفظ و اشتقاق کلمه همان است که گفته شد، مسئولان مربوط املائی رسمی این نام را اصلاح فرمایند<sup>۱</sup>.

### ■ منابع این بخش

- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران و روزنه.

- هرن، پاول، ۱۳۹۴، فرهنگ ریشه شناسی فارسی، همراه با نقد هاینریش هوبشمان، ترجمه همراه با گواه های فارسی و پهلوی از جلال خالقی مطلق، اصفهان، مهرافروز.

### ۶. عاشوری (واژه ای در فارسی کرمانی)

در گویش کرمانی عاشوری غذایی است که «شب عاشورا<sup>۲</sup> به فقرا دهند. جزء اصلی این غذا گندم پخته است که روی آن عدس و نخود پخته و زر[د]چوبه می ریزند. غذایی خوش مزه و ثقیل است» (ستوده، ۱۳۳۵: ۱۱۹). به نظر می رسد این رسم و نام آن از صابئین مندایی اقتباس شده باشد. صابئین معتقدند که نوح و همراهانش، پس از فرونشستن طوفان و پیاده شدن از کشتی، به منظور طلب آمرزش برای روح گناهکارانی که به طوفان گرفتار شدند با حبوباتی که در کشتی باقی مانده بود نوعی غذا درست کردند. منداییان هر سال آیینی به نام عاشوریه برگزار می کنند و در آن به رسم یادبود غذایی شبیه هلیم/حلیم با حبوبات درست کرده به خانه های یکدیگر می فرستند یا به فقرا می دهند (نک. برنجی، ۱۳۶۷: ۶۴ و ۲۲۶-۲۲۷).

### ■ منابع این بخش

۱- از استاد عزیزم جناب آقای مجید باغینی پور که توجه بنده را به این واژه جلب نمودند و صورت محلی آن را نیز تذکر دادند بسیار سپاسگزارم.

۲- تا آنجا که این نگارنده، به عنوان گویشور کرمانی، اطلاع دارد امروزه عاشوری را روزهای اول ماه محرم و هنگام صبح می پزند و توزیع می کنند. این رسم به یادبود تازه درگذشتگان انجام می گیرد، اما غذایی که به عنوان عاشوری خیرات می کنند لزوماً حاوی حبوبات نیست، یعنی علاوه بر بلغور (که حاوی حبوبات است)، هلیم/حلیم و شله زرد و امثال آن را نیز شامل می شود. همچنین در برخی روستاهای کرمان در محرم غذایی خاص به نام عاشوری طبخ می شد که عبارت بود از پلویی که روی آن انواع حبوبات پخته و سبزیجات و سیرداغ می ریختند (چیزی شبیه خورش و ولی بدون گوشت).

- برنجی، سلیم، ۱۳۶۷، قوم از یادرفته: کاوشی درباره قوم صابئین مندایی، تهران، دنیای کتاب.  
- ستوده، منوچهر، ۱۳۳۵، فرهنگ کرمانی، تهران، فرهنگ ایران زمین.

## ۷. ماکان، مکن یا مکان؟

نام خانوادگی این مصحح شاهنامه را - که در انگلیسی به صورت Macan نوشته می‌شود - امروزه در فارسی معمولاً به صورت ماکان و مکن (مثلاً نک. آیدنلو، ۱۳۹۰: ۲۸۹؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۲۵۹) می‌نویسند، اما وی خود نام خانوادگی اش را به صورت مکان می‌نوشته و با آن سجع و جناس نیز ساخته است:

کتاب شاهنامه تصنیف ابوالقاسم طوسی متخلص به فردوسی که بسعی و اهتمام کمترین بندگان آن بی‌نشان و لامکان کپتان ترنر مکان بنسخ متعدد قدیم و معتبر مقابله و تصحیح یافته ... (نک. فردوسی، ۱۸۲۹م: صفحه عنوان).

بنابراین بهتر است به پیروی از خود او ما نیز نام خانوادگی اش را مکان بنویسیم.

## ■ منابع این بخش

- آیدنلو، سجاد، ۱۳۹۰، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، تهران، سخن.  
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۹۰، «شاهنامه فردوسی»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی (برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی)، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ص ۱۵۷-۲۸۰.  
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۸۲۹م، شاهنامه، ۴ج، به اهتمام ترنر مکان، کلکته.

## ۸. مشت مال یا مشت و مال؟

برخی ویراستاران مشت مال را به معنی «مالیدن با مشت» پنداشته و این صورت را بر مشت و مال ترجیح داده‌اند. اما مشت در مشت و مال بن ماضی مشتین (= مالیدن) است و مال بن مضارع آن (درباره مشتین نک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۷۷؛ حسن دوست، ۱۳۹۳: ۴ / ۲۶۲۰-۲۶۲۲). ساختار واژه مانند گفت و گوست (بن ماضی یک مصدر+ (و+) بن مضارع همان مصدر) با این تفاوت که بن ماضی مشتین امروزه کاربردی ندارد و همین مسئله برخی را به اشتباه افکنده است. بر این اساس مشت و مال با واو به هیچ روی اشتباه نیست بلکه چنانکه گفت و گو بر گفتگو برتری دارد، مشت و مال نیز از مشت مال درست تر است.

## ■ منابع این بخش

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۵، ماده‌های فعل‌های فارسی دری، چ ۲، تهران، ققنوس.
- حسن دوست، محمد، ۱۳۹۳، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، چ ۵، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران و روزنه.

## ۹. منت منه

یکی از نکاتی که مصححان متون قدیم باید همواره در نظر داشته باشند این است که امروزین‌سازی رسم‌الخط ممکن است هنرنمایی شاعر را از چشم خوانندگان - به‌ویژه خوانندگان غیرمتخصص - پنهان کند. پیش‌تر به مصادیق این امروزین‌سازی رسم‌الخط و معایب آن پرداخته‌ایم (نک. جلالی و فروزنده فرد، ۱۳۹۷: سراسر مقاله). در اینجا به نمونه‌ای دیگر می‌پردازیم که در گلستان حداقل سه بار به فاصله اندک تکرار شده است:

ببخش و منت منه که نفع آن به تو بازگردد (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۶۹).

گر امیدواری کز او بر خوری / به منت منه ارّه بر پای او (همان‌جا).

منت منه که خدمت سلطان همی کنی / منت شناس از او که به خدمت بداشتت (همان: ۱۷۰).

تکرار جمله منت منه و کنار هم آوردن این دو واژه احتمالاً دلیلی بلاغی دارد. با توجه به اینکه در گذشته منت به صورت منّه (با تای گرد) نوشته می‌شده است نوشتن جمله منت منه به صورت منّه منه مطابق رسم‌الخط قدیم زیبایی‌ای دارد که امروزین‌سازی رسم‌الخط آن را پنهان می‌کند. بنابراین بهتر است در گلستان در این مورد رسم‌الخط قدیم را رعایت کنیم.

## ■ منابع این بخش

- جلالی، علی و منوچهر فروزنده فرد، ۱۳۹۷، «ملاحظات ویرایش متون کهن با توجه به هنر‌سازهای بدیعی»، فنون ادبی، س ۱۰، ش ۳ (پیاپی ۲۴)، ص ۹۷-۱۱۴.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، ۱۳۸۹، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۹، تهران، خوارزمی.

## ۱۰. نوستالژی یا نوستالوژی؟

امروزه گاهی واژه نوستالژی (انگلیسی nostalgia) به معنی «حسرت، حسرت گذشته، یاد گذشته، دلتنگی؛ غم غربت، غربت زدگی، هوای وطن، غریبی» (نک. حق شناس و همکاران، ۱۳۹۰، ذیل nostalgia) را به قیاس با واژه‌های دارای پسوند -لوژی (که معمولاً معادل پسوند‌واره فارسی -شناسی است) به صورت نوستالوژی می‌گویند و می‌نویسند که نادرست است و در فارسی فصیح باید از آن پرهیز کرد. ضمن اینکه اساساً در بسیاری از موارد نیازی به استفاده از این واژه بیگانه نیست و می‌توان بنا بر بافت زبانی، یکی از معادل‌های پیش‌گفته را به جای آن به کار برد. همچنین اگر دنبال معادلی سره برای این واژه باشیم می‌توان علاوه بر معادل یاد گذشته که پیش‌تر ذکر شد، از واژه تاسه، معادل پیشنهادی استاد کزازی، نیز بهره برد (نک. سبزیان مرادآبادی و کزازی، ۱۳۸۸: ذیل nostalgia).

### ■ منابع این بخش

- حق شناس، علی محمد و حسین سامعی و نرگس انتخابی، ۱۳۹۰، فرهنگ معاصر هزاره (انگلیسی - فارسی)، ۲ ج در یک مجلد، چ ۲۱، تهران، فرهنگ معاصر.
- سبزیان مرادآبادی، سعید و میرجلال‌الدین کزازی، ۱۳۸۸، فرهنگ نظریه و نقد ادبی، واژگان ادبیات و حوزه‌های وابسته، تهران، مروارید.

## نوشتن را زندگی کنیم

شهلا کلانتری

دبیر زبان و ادبیات فارسی

مطالعه روزانه و انس با دنیای کتاب، همچون چراغی روشن فرا راه انسان است و کیفیت زندگی او را تعیین می‌کند. در کنار مطالعه نباید از نوشتن و اهمیت آن غافل شویم. اگر هر روز به طور مداوم در کنار مطالعه زمانی را برای نوشتن در نظر بگیریم این عمل ما کم کم به عادت تبدیل می‌شود. پرداختن به نوشتن در طول روز، چه بسا موجب تسهیل در رسیدن به اهداف مورد نظر و خلاقیت ذهن می‌شود. نوشتن مسئولیت‌پذیری و قدرت انتخاب را در افراد تقویت می‌کند. ما با نوشتن می‌توانیم کنترل بیشتری روی زندگی فردی و اجتماعی‌مان پیدا کنیم و از آنجایی که ما هر لحظه در حال تصمیم‌گیری و انتخاب هستیم، نوشتن بهترین ابزار برای تصمیم‌گیری بهتر و دقیق‌تر است.

### توسعه فردی با نوشتن

توسعه فردی یعنی تلاش برای ایجاد انسجام میان اعتقاد و گفتار و رفتار که به یاری نوشتن به این مهم خواهیم رسید. نوشتن همواره فرصت بیهوده گشتن را از ما می‌گیرد و به ما احساس ارزشمندی می‌بخشد. دنیای نوشتن ما را هم به بینش‌های خودمان و هم به سطح بالاتر و عمیق‌تری از هدایت درونی وصل می‌کند. ما در طول روز هزاران گفتگوی درونی را تجربه می‌کنیم، این گفتگوهای درونی در موفقیت‌ها و شکست‌هایمان بسیار موثرند. وقتی می‌نویسیم متوجه می‌شویم که چقدر در امیدوار کردن و ناامید کردن خود نقش داریم. نوشتن به ما کمک می‌کند خودمان را بهتر بشناسیم. ما با نوشتن به فرآیند بیداری و خودآگاهی نزدیک می‌شویم. این بیداری کمک می‌کند تا ضعف‌ها و کمبودهایی را که در زندگی داریم پی‌درپی تکرار نکنیم. فعالیتی است که حس‌رهایی، جسارت، خودباوری و کشف را در خود دارد. همچنین سطح آگاهی ما را نسبت به اموری که برایمان اتفاق می‌افتد، ارتقا می‌دهد. جولیا کامرون در کتاب حق نوشتن چه زیبا گفته است: «همانطور که باران هوا را پاک می‌کند، نوشتن هم روان انسان را پاک می‌کند.» نوشتن به فضاسازی ذهن کمک می‌کند. مغز مانند حافظه کامپیوتر عمل می‌کند، برای نگهداری دغدغه‌های ما و فکر کردن به آنها فضای محدودی دارد. وقتی درباره چیزهایی که ما را دل‌مشغول می‌کند می‌نویسیم، به مغز خود اجازه می‌دهیم تا فضایی را خالی کند و جای

کافی برای افکار مثبت‌تر و سازنده‌تر داشته باشد. نوشتن دنیای مطلوب و پنهان ما را به تصویر می‌کشد و بر آن نوری می‌تاباند. می‌توانیم خودمان را کشف کنیم و بفهمیم چرا چیزی برایمان اهمیت دارد؟ یا از نظر ما ناخوشایند و مطلوب است؟

## خواندن و نوشتن، دو قلوهای افسانه‌ای

خواندن و نوشتن باهم عجین شده‌اند. بدون مطالعه نمی‌توانیم به خوبی بنویسیم، در واقع خواندن موجب گسترش دایره واژگان و خلاقیت در نوشتن می‌شود. همچنین با نوشتن در مورد کتابی که مطالعه کردیم، محتوای کتاب در ذهن ماندگار خواهد شد. چه بسیار کسانی هستند که چندین جلد کتاب خوانده‌اند ولی آن‌طور که باید چیزی برای گفتن ندارند. این که در مورد کتابی فقط بگوییم: «خوب است» یا «جالب نبود» کافی نیست. باید حین مطالعه در مورد جملات قصار کتاب، جملاتی که در اثنای مطالعه برایمان جالب هستند و پیامی در آنها نهفته است، چند خطی بنویسیم. این عمل نه تنها موجب ماندگاری محتوای کتاب در ذهن و یادگیری ما خواهد شد؛ بلکه در زمینه نوشتن هم پیشرفت خواهیم کرد. خواندن و نوشتن در کنار هم کمک بسیار خوبی به یادگیری بهتر ماست و در گفتار ما و نحوه صحبت کردن ما نیز تأثیر بسزایی دارد.

## ایده‌هایی برای نوشتن

**الف - هر روز درباره این کلمات بنویسید و تأثیر آن را در زندگی روزمره ببینید:**

۱. اولویت: اولین اولویت شما چیست؟ امروز برای پرداختن به آن چه برنامه‌ای دارید؟ می‌توانید اهدافتان را مرور کنید و با جدیت بیشتری به الویت‌ها پایبند باشید.
۲. عشق: امروز چگونه می‌توانید عشق بیشتری را تجربه کنید؟ می‌توانید به عزیزانتان ابراز عشق کنید و به آن‌ها بگویید که چه نقش مثبت و مؤثری در زندگی شما دارند.
۳. خواندن: امروز چه چیزهایی می‌خوانید؟ در حال حاضر بهتر است درباره چه چیزی یاد بگیرید؟ می‌توانید درباره کتاب‌ها و مقالاتی که در طول روز می‌خوانید بنویسید.
۴. موفقیت: آیا عملکرد شما موفقیتی را که می‌خواهید برایتان رقم می‌زند؟ می‌توانید به عرصه‌های مختلف زندگی فکر کنید و خودتان را ارزیابی کنید و برای بهبود هر بخش برنامه‌ریزی کنید.

**ب -** حین خواندن یک کتاب، تمام لغاتی را که برایمان تازگی دارند در دفترچه یادداشت بنویسیم و زمانی که برای نوشتن ایده‌ای نداریم، سراغ لغات برویم و برای شروع نوشتن یک متن، از چند لغت تازه کمک بگیریم.

ج - دفترچه‌ای برای جملات قصار در نظر بگیریم و حین مطالعه هر جا که به جمله‌ای زیبا و تازه و پرمعنا رسیدیم، بلافاصله آن را یادداشت کنیم و پنج الی ده دقیقه در مورد یکی از این جملات، مطلب کوتاهی بنویسیم یا این که در قالب خاطره یا داستان شروع به نوشتن کنیم.

د - کتابی که نشر خوبی دارد انتخاب کنیم و فعل‌های آن را در جایی یادداشت کنیم، سپس روزانه یکی دو تا از این افعال را برداریم و برای آنها جمله بسازیم.